

محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب

تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پرتحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده است. یکی از فرقه‌هایی که در مقابل اکثر مسلمین قرار گرفته، فرقه ای موسوم به "وهابیت" است. این فرقه منسوب به مؤسس آن، محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان نجدی است که با ادعای احیای توحید و سلفی‌گری، همان عقاید و افکار ابن تیمیه را پیاده کرده است که در این مقاله به زندگی و عقایدش پرداخته می‌شود.

مقدمه

تاریخ اندیشه اسلامی همراه فراز و فرودها و آکنده از تحول و دگرگونی‌ها و تنوع برداشت‌ها و نظریه‌هاست. در این تاریخ پرتحول، فرقه‌ها و مذاهب گوناگون و با انگیزه‌ها و مبانی مختلفی ظهور نموده و برخی از آنان پس از چندی به فراموشی سپرده شده‌اند و برخی نیز با سیر تحول همچنان در جوامع اسلامی نقش آفرینند، اما در این میان، فرقه وهابیت را سیر و سیر دیگری است؛ زیرا این فرقه با آنکه از اندیشه استواری در میان صاحب نظران اسلامی برخوردار نیست، اما به خاطر تسلط بر دو مرکز مقدس مسلمانان؛ یعنی مکه و مدینه، بر آن است تا اندیشه‌های ناستوار و متحجرانه خویش را به سایر مسلمانان تحمیل نموده و خود را تنها میدان دار اندیشه و تفکر اسلامی بقبولاند.

از این رو، شناخت راز و رمزها و سیر تحول و اندیشه‌های این فرقه کاری است بایسته تحقیق که استاد ارجمند جناب آقای علی اصغر رضوانی با تلاش پیگیر و درخور تقدیر به زوایای پیدا و پنهان این تفکر پرداخته و با بهره‌مندی از منابع تحقیقاتی فراوان به واکاوی اندیشه‌ها و نگرش‌های این فرقه پرداخته است.

ضمن تقدیر و تشکر از زحمات ایشان، امید است این سلسله تحقیقات موجب آشنایی بیشتر با این فرقه انحرافی گردیده و با بهره‌گیری از دیدگاه‌های اندیشمندان و صاحب نظران در چاپ‌های بعدی بر ارتقای کیفی این مجموعه افزوده شود.

انه ولی التوفیق

گروه کلام و معارف

مرکز تحقیقات حج

یکی از فرقه‌هایی که در مقابل اکثر مسلمین قرار گرفته، فرقه ای موسوم به "وهابیت" است. این فرقه منسوب به مؤسس آن، محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان نجدی است. او کسی است که با ادعای احیای توحید و سلفی‌گری، همان عقاید و افکار ابن تیمیه را در شبه جزیره عربستان پیاده کرده، آل سعود نیز مجری افکار آنها گشت. این فرقه از قرن دوازده تاکنون بر جای مانده است. جا دارد درباره مؤسس این فرقه بحث کنیم.

شرح حال محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب در سال 1111 ه. ق متولد شد و در سال 1206 ه. ق از دنیا رفت. دوران

کودکی را در شهر خود "عیینه" در حجاز و به ویژه نجد سپری کرد. بعد از مدتی وارد حوزه علمیه حنیلی شد و نزد علمای "عیینه" به فراگیری علوم پرداخت. برای تکمیل دروس خود، وارد مدینه منوره شد. بعد از آن شروع به مسافرت به کشورهای اسلامی نمود؛ چهار سال در بصره و پنج سال در بغداد اقامت نمود. و به ایران نیز مسافرت کرد؛ در کردستان یک سال و در همدان دو سال ماند. آن گاه سفری به اصفهان و قم نمود و بعد از فراگیری فلسفه و تصوف، به کشور خود، حجاز بازگشت. بعد از هشت ماه که در خانه خود اعتکاف نموده بود، بیرون آمد و دعوت خود را آغاز نمود.

با پدرش به شهر "حریمله" هجرت کرد، و تا وفات پدر در آنجا ماند؛ در حالی که پدرش از او راضی نبود.

از آنجا که محمد بن عبدالوهاب، عقاید خرافی خود را که بر خلاف عامه مسلمانان بود و در حقیقت همان عقاید ابن تیمیه بود منتشر می ساخت، بعد از فوت پدرش خواستند او را بکشند که به شهر خود "عیینه" فرار کرد.

قرار شد امیر شهر، عثمان بن حمد بن معمر، او را یاری کند تا بتواند افکار و عقایدش را در جزیره العرب منتشر سازد. و برای تأکید این میثاق، امیر عیینه خواهرش جوهره را به نکاح محمد بن عبدالوهاب درآورد. لکن به جهت اختلاف بین آنان این میثاق و ازدواج دوام نیاورد. و لذا از ترس اینکه امیر او را ترور کند به "درعیه" شهر مسیلمه کذاب، فرار کرد.

از همان موقع که در "عیینه" بود به کمک امیر شهر درصدد اجرای عقاید و افکار خود برآمد و قبر زید بن خطاب را خراب نمود و این امر منجر به فتنه و آشوب شد. در "درعیه" نیز با محمد بن سعود - جد آل سعود - که امیر آن شهر بود، ملاقات کرد. قرار شد محمد بن سعود هم او را یاری کند و در عوض، او نیز حکومتش را تأیید نماید.

محمد بن سعود نیز به جهت تأیید این میثاق، یکی از دختران خود را به نکاح او درآورد. اولین کار او این بود که حکم به کفر و شرک و ترور امیر "عیینه" داد و سپس آل سعود را برای حمله به "عیینه" تشویق کرد. در اثر آن حمله تعداد زیادی کشته، خانه هایشان غارت و ویران شد و به نوامیس شان هم تجاوز نمودند. این گونه بود که وهابیان حرکت خود را به اسم نصرت و یاری توحید و محاربه با بدعت و شرک و مظاهر آن شروع کردند.

محمد بن عبدالوهاب همه مسلمانان را، بدون استثنا، تکفیر می نمود؛ به اتهام اینکه آنان متوسل به پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) می شوند و بر قبور اولیای خود گنبد و بارگاه می سازند و به قصد زیارت قبور سفر می کنند و از اولیا طلب شفاعت می کنند و... [1] پس از پیروزی بر "عیینه" به سرزمین های دیگر لشکرکشی کرده و به بهانه گسترش توحید و نفی "بدعت"، "شرک" و مظاهر آن، از میان مسلمین به سرزمین نجد و اطراف آن؛ مثل یمن و حجاز و نواحی سوریه و عراق، حمله ور شدند، و هر شهری که عقاید آنان را قبول نمی کرد غارت کرده، افرادی را به خاک و خون می کشیدند. [2]

پس از ورود به قریه "فصول" از حوالی "أحس" و عرضه کردن عقاید خود، مردم با آنان بیعت نکردند، در نتیجه سیصد نفر از مردان قریه را کشته، اموال و ثروت آنان را به غارت بردند. [3] وهابیان با این افکار خشن، باعث ایجاد اختلاف و تشتت و درگیری میان مسلمین شدند و استعمار را خشنود نمودند. تا جایی که "لورد کورزون" در توصیف شریعت وهابیت می گوید: "این عالی ترین و پربهترین دینی است که برای مردم به ارمغان آورده شده است". [4]

با اینکه محمد بن عبدالوهاب از دنیا رفته است ولی مستشرقین و استعمارگران دائماً درصدد دفاع از افکار او هستند، تا جایی که مستشرق یهودی "جولد تسهیر" او را پیامبر حجاز خوانده و مردم را به متابعت از افکار او تحریک می نماید. [5]

مخالفت عبدالوهاب با عقاید انحرافی فرزندش محمد ابن بشر در کتاب "عنوان المجد فی تاریخ نجد" می نویسد:

فلما انَّ الشیخ محمد وصل إلى بلد حریملاء جلس عند ابیه یقرأ علیه و ینکر ما یفعل الجهال من البدع و الشرك فی الأقوال و الأفعال، و کثر منه الانکار لذلك و لجمیع المحظورات، حتی وقع بینه و بین ابیه کلام، و كذلك وقع بینه و بین الناس فی البلد، فاقام علی ذلك سنین، حتی توفی ابوه عبدالوهاب فی سنة 1153، ثم أعلن بالدعوة.^[6]

چون شیخ محمد به شهر حریملاء رسید نزد پدرش شروع به تحصیل نمود و آنچه را که جاهلان از بدعت ها و شرک در اقوال و رفتار انجام می دادند را انکار کرد، و زیاد آنان را انکار می نمود، تا آنکه بین او و پدرش نزاع شد، همچنین بین او و بین مردم شهر نزاع درگرفت. او بر این امر سال ها بود تا پدرش عبدالوهاب در سال 1153 وفات نمود، آن گاه دعوت خود را علنی نمود.

اولین پیمان محمد بن عبدالوهاب بعد از آنکه محمد بن عبدالوهاب از "حریملاء" طرد شد با امیر "عیینه" عثمان بن حمد بن معمر هم پیمان شد و به او گفت: "اگر مرا یاری کنی "نجد" را مالک خواهی شد".

امیر عیینه دخترعمویش جوهره دختر عبدالله بن معمر را به نکاح او درآورد و آن هنگام نیز محمد بن عبدالوهاب به امیر گفت: "من امیدوارم که خداوند نجد و اطراف آن را به تو بخشد".^[7]

تکلیف به هجرت به "نجد" محمد بن عبدالوهاب هر کسی را که به مذهب او می گروید ملزم می کرد تا به سرزمین "نجد" هجرت کند، و این بدعتی بود که کسی جز نافع بن ارقم انجام نداد.

ابن بشر که خود وهابی نجدی است می گوید:

و لما هاجر من هاجر إلى الدرعیة و استوطنوها كانوا فی اضیق عیش و اشدّ حاجة و ابتلوا ابتلاء شدیداً، فکانوا فی اللیل يأخذون الأجرة و یحترفون، و فی النهار یجلسون عند الشیخ فی درس الحدیث و المذاكرة... و کان الشیخ - (رحمه الله) - لما هاجر الیه المهاجرون یتحمّل الدین الكثير فی ذمته لمؤونتهم و ما یحتاجون الیه.^[8]

چون آنان که قصد هجرت داشتند به "درعیه" رسیدند و آنجا را وطن خود نمودند، در مضیقه زندگی و در شدت احتیاج به سر می برده و ابتلای شدیدی داشتند. آنان در شب کار می کرده و اجرت می گرفتند و در روز به مجلس درس شیخ و درس حدیث و مذاکره حاضر می شدند... و شیخ - (رحمه الله) - چون مهاجران به سوی او هجرت کردند دین بسیاری را به ذمه خود گرفت و مخارج ضروری آنان را تأمین می کرد.

محمد بن عبدالوهاب و اقرار گرفتن بر کفر افراد احمد زینی دحلان می نویسد: "چون می خواست کسی را در دینش وارد کند بعد از اقرار به شهادتین به او می گفت:

اشهد علی نفسک انک کافرأ، و اشهد علی والدیك انهما ماتا کافرین، و اشهد علی فلان و فلان - و یسمی له جماعة من اکابر العلماء الماضین - انهم كانوا کفاراً؛ فان شهدوا قبلهم، و الاّ امر بقتلهم. و کان یصرح بتکفیر الأمة منذ ستمائة سنة.^[9]

گواهی بده بر خودت که تو کافر بودی، و نیز بر پدر و مادرت گواهی بده که آن دو نیز کافر از دنیا رفته اند، و گواهی بده بر فلان و فلان شخص - نام جماعتی از علمای پیشین را می برد - که آنان کافر بوده اند، اگر آنان گواهی می دادند قبول می کرد، وگرنه دستور به قتل آنان می داد. و او تصریح به تکفیر امت از ششصد سال پیش می نمود.

موقعیت مردم "نجد" در زمان دعوت محمد بن عبدالوهاب در زمان دعوت محمد بن عبدالوهاب وضعیت خاصی بر عوام مردم حاکم بوده که مردم را به

شُرک سوق می داده است، ولی نمی توان موقعیت در این عصر و زمان را که بر عموم حاکم می باشد با آن زمان مقایسه کرد.

شیخ حسین بن غنّام از طرفداران وهابیان در کتاب "تاریخ نجد" می گوید:
فقد كان في بلاد نجد من ذلك امر عظيم و هول مقيم...كانوا يزعمون ان في قريوة في الدرعية قبور بعض الصحابة، فعكفوا على عبادتها و صار اهلها اعظم في صدورهم من الله خوفاً و رهبة، فتقربوا اليهم و هم يظنون انهم اسرع إلى تلبية حوائجهم من الله؛ فكانت عناهم تعالى بقوله: {أَيُّفَكَآ إِلَهَةٌ دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ}، و كأنما كان جوابهم دائماً: "إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُهْتَدُونَ"...

و كان النساء و الرجال يأتون بليدة الفداء، حيث يكفر ذكر النخل المعروف بالفحّال و يفعلون عنده اقبح الأفعال و يتبركون به و يعتقدون فيه. فكانت تأتيه المرأة اذا تأخرت عن الزواج فتضمه بيديها ترجو ان يفرج عنها كربها و تقول: يا فحل الفحول اريد زوجاً قبل الحلول. و كانت طوائف من الناس تنتاب شجرة الطرفية، فيتبركون بها و يعلقون الخرق عليها اذا ولدت المرأة ذكراً لعلّه يسلم من الموت.

و في اسفل الدرعية غار كبير يزعمون ان الله تعالى خلقه في الجبل لامرأة تسمى بنت الأمير، اراد بعض الفسقة ان يظلمها فصاحت و دعت الله، فانفلق لها الغار باذن العلى الكبير، فاجارها من ذلك السوء، فكانوا يرسلون إلى ذلك الغار اللحم و الخبز و يبعثون بصنوف الهدايا...^[10]
در شهرهای نجد از این موضوع امری عظیم و خوفی پابرجا بود... آنان گمان می کردند که در (قریوه) در (درعیه) قبرهای برخی از صحابه است، و لذا به پرستش آنها روی آورده و اهل آنجا در دل هایشان بزرگ تر از خدا بودند از جهت خوف و ترس، و به آنان تقرب جستند و گمان می کردند که حاجاتشان سریع تر برآورده می شود از توجه به خدا. گویا خداوند متعال آنان را قصد کرده به قولش (آیا از روی تهمت خدایانی غیر از خداوند را اراده می کنید) و گویا پاسخ آنان دائماً این بود: (ما پدرانمان را بر عملی یافتیم و ما از کارهای آنان پیروی می کنیم)....

و زنان و مردان به (بلیدة الفداء) می آمدند که درختان نر از خرما معروف به فحّال زیاد بود، و کنار آن قبیح ترین کارها را انجام می دادند و به آن تبرک می جستند و به آن اعتقاد داشتند. هرگاه زنی از ازدواجش تأخیر می افتاد نزد آن درخت می آمد و با دو دستش آن را به خود می گرفت و امید داشت که گرفتاری اش بر طرف شود و می گفت: ای نر نرها! من قبل از پایان سال از تو همسری می خواهم.

و طوایفی از مردم به نوبت به سراغ درخت (طرفیه) می آمدند و به آن تبرک می جستند و پارچه ها به آن آویزان می کردند. هرگاه زنی پسر می زاید، گویا با این کار از مرگ نجات می یافت.
و در پایین (درعیه) غار بزرگی بود، گمان می کردند که خداوند متعال آن را در آن کوه برای زنی خلق کرده به نام (بنت الامیر)، که برخی از افراد فاسق اراده کرده بودند تا به او ظلم نمایند، او فریاد برآورده و خدا را خوانده است، در آن هنگام غار به اذن خدای علی کبیر شکافته شد و زن را از آن دشواری پناه داد. و آنان به سوی آن غار گوشت و نان می فرستادند و هدایای گوناگون ارسال می نمودند...

از کلام محمد بن غنّام استفاده می شود که برخی از مردم عصر محمد بن عبدالوهاب واقعاً مشرک بوده اند ولی این را نمی توان به دیگران تعمیم داد و حکم کلی به شرک تمام مردم نمود، گرچه عقیده شرک آلود نسبت به اولیا نداشته و ندارند.

تندروی محمد بن عبدالوهاب در دعوت استاد عبدالکریم خطیب در کتاب "الدعوة الوهابية" درباره دعوت محمد بن عبدالوهاب می نویسد:

بدأت الدعوة حادة عنيفة مطبوعة بطابع التطرف و المغالات، فكان طبيعياً ان يلقاها الناس بعناد و تطرف، و مثل هذا لايجعل للسلام مجالاً بين الطرفين المتقابلين...

بدأت بانكار المجتمع الاسلامى كلاً، فالمسلمون جميعاً فى نظر الوهابيين قد انسلخوا عن الاسلام بما ادخلوا على دينهم من بدع و محدثات؛ كالتوسل بغيرالله، و رفع القباب على قبور الموتى ممن يعتقد فيهم الصلاح، و هذا لون من الشرك بالله، و فى هذا بعض الحق، و لكن فيه كثير من المبالغة و اللغو... كان لايد ان يحدث هذا بعد ان وضح الوهابيون دعوتهم فى هذا الإطار الذى يحصر الاسلام فى دعوتهم، و يجعل كل من انحرف عنها منحرفاً عن الاسلام، داخلاً فى مداخل الكفر و الإلحاد، و نجد هذا واضحاً فى الكتب التى ألفها علماء الوهابيين.^[11]

شروع دعوت او با تندى و همراه با شدت و با طبيعتى از افراط گرى و غلو بود، و طبيعى به نظر مى رسيد كه مردم در برابر دعوت او با عناد و شدت برخورد نمايند، و مثل اين گونه دعوت براى صلح محالى را بين دو طرف متقابل نمى گذارد...

دعوت او با انكار تمام مجتمع اسلامى شروع شد و عموم مسلمانان در نظر وهابيان از اسلام جدا شده اند به جهت آنكه بدعت ها و حوادثى را در دينشان داخل نموده اند؛ همانند توسل به غير خدا و بلند كردن گنبدها بر قبرهاى مردگاني كه در حق آنان اعتقاد به صلاح دارند، و اين رنگى از شرك به خداست. برخى از اين گفته ها حق و بسيارى نيز مبالغه و لغو است. بايد اين مطلب گفته مى شد بعد از آنكه وهابيان دعوت خود را در اين موضوع روشن کرده و اسلام را منحصر در دعوت خود دانسته، و هر كس را كه از آن انحراف پيدا کرده منحرف از اسلام پنداشته و داخل در راه هاى كفر و الحاد نموده اند، و اين مطلب را ما در كتاب هاى كه علمای وهابى نوشته اند به طور وضوح و به خوبى مى يابيم.

شورش مسلمانان بر ضد محمد بن عبدالوهاب

استاد عبدالكريم خطيب درباره عملکرد محمد بن عبدالوهاب مى نويسد:

و قد بدأ هذا العمل صاحب الدعوة محمد بن عبدالوهاب، فهدم القبة المقامة على قبر زيد بن الخطاب، ثم تلا ذلك هدم كثير من قباب الصحابة و التابعين، ثم تجاوز هذا الى قبر الرسول الكريم و إلى الكعبة الشريفة، فحاولوا بين الناس و بين التمسح بهما و التماس البركة منهما، و كان ذلك هو الذى اثار ثائرة المسلمين فى كل مكان، و عدواً من اجله الوهابيين حرباً على الاسلام؛ لانهم لايقصدون مقدساته و لايقرون حرمانه.^[12]

اين كار را صاحب دعوت محمد بن عبدالوهاب شروع كرد، و گنبدى كه بر روى قبر زيد بن خطاب نصب کرده بودند را تخریب نمود و به دنبال آن گنبدهاى بسيارى از صحابه و تابعين را تخریب كرد. آن گاه از اين تجاوز کرده و متعرض قبر پيامبر كريم (صلّى الله عليه وآله وسلم) و كعبه شريف شد و جلو مردم را گرفت تا دست به آن دو نكشیده و به آن دو تبرک نجويند، و اين كار باعث شد تا مسلمانان در هر منطقه اى شورش كنند و كار وهابيان را به عنوان جنگى بر ضد اسلام تلقى نمودند؛ چرا كه آنان مقدسات اسلام را محترم نشمارده و حرمت هاى آن را پاس نمى دارند.

محمد بن عبدالوهاب و ایجاد خلاف بين مسلمين

استاد عبدالكريم خطيب مى نويسد:

و نقول: ان هذه المبالغة و هذا الغلو فى تنقية العقيدة الاسلامية من رواسب الشرك قد وسّعت هوة الخلاف بين جمهور المسلمين و الوهابيين.^[13]

و ما مى گوييم: اين مبالغه و تندروى در پاكسازى عقیده اسلام از رسوبات شرك شكاف اختلاف بين عموم مسلمانان و وهابيان را وسعت داده است.

سليمان بن عبدالوهاب

او كه برادر محمد بن عبدالوهاب است در شهر "عينه" متولد شد و متولى قضاوت در شهر

"حریملاء" گشت، و در شهر "سدیر" اقامت جست و در شهر "درعیه" وفات یافت. [14]

عبدالعزیز محمد بن علی درباره او می گوید:

و سعی سلیمان بن عبد الوهاب (ت 1208 ه. ق) - شقیق الشیخ الامام - فی معاداة الدعوة، و تعددت اسالیب خصومته و مناوئته... فقد آلف رسالة سماها (فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبد الوهاب) كان من آثارها نكوص اهل حریملاء عن اتباع الدعوة، و لم يقف الأمر عند هذا الحد، بل تجاوزت آثار الكتاب الى العينية، فارتاب و شك بعض من يدعى العلم - فی العينية - من صدق هذه الدعوة و صحتها. [15]

سلیمان بن عبد الوهاب - برادر شیخ امام - در دشمنی با دعوت [محمد بن عبد الوهاب] کوشش نمود، و از اسلوب های گوناگونی در خصومت و دشمنی با او استفاده کرد... او رساله ای را به نام (فصل الخطاب در رد بر محمد بن عبد الوهاب) تألیف نمود که از آثار آن خروج اهالی "حریملاء" از بین پیروان دعوت محمد بن عبد الوهاب بوده است. امر او تا این حد متوقف نشد بلکه آثار کتاب او به "عینه" رسید، و برخی از مدعیان علم در "عینه" در صدق و صحت این دعوت شک نمودند.

شیخ عبدالله بن عثیمین می نویسد:

لم يقتصر نشاط سلیمان علی بلدته - حریملاء - و انما بذل جهداً لإقناع اهل العينية بالخروج علی الدعوة و دولتها، و كانت وسیلته فی ذلك ان ارسل اليهم كتاباً ضمنه آراء تناقض آراء اخیه محمد فی مسائل العقيدة... [16]

فعالیت های سلیمان بر شهرش "حریملاء" محصور نبود بلکه کوشش فراوان نمود تا اهالی "عینه" را قانع به خروج بر ضد این دعوت و دولت آن کند، و وسیله او در این کار این بود که کتابی را برای آنان فرستاد که در آن آرائی نهفته بود که با آراء برادرش محمد در مسایل اعتقادی مخالف بود...

او خطاب به پیروان محمد بن عبد الوهاب می گوید:

ولكن ليس هذا بأعجب من استدلالكم بآيات نزلت في الذين "إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَسْتَكْبِرُونَ * وَيَقُولُونَ إِنَّا لَتَارْكُوا آلِهَتِنَا لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ" [17] و الذين يقال لهم: "أَإِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ أَنَّ مَعَ اللَّهِ آلِهَةً أُخْرَى" [18]، و الذين يقولون: "أَجَعَلَ الْآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا" [19]، و مع هذا يستدلون بهذه الآيات و تنزلونها على الذين يشهدون ان لا اله الا الله و ان محمداً رسول الله، و يقولون ما لله من شريك، و يقولون: ما احد يستحق ان يعبد مع الله... [20]

ولی این عجیب تر از استدلال شما به آیاتی نیست که درباره کسانی نازل شده (که هرگاه به آنان گفته شود: لا اله الا الله تکبر می ورزند و می گویند: آیا ما ترک کننده خدایانمان به جهت شاعر مجنونی باشیم)، و کسانی که می گویند: (آیا شما گواهی می دهید که همانا با خداوند خدایان دیگری است). و کسانی که می گویند: (آیا خدایان را یک خدا به حساب آورده است) و با این حال به این آیات استدلال کرده و بر کسانی که شهادت به وحدانیت خدا و رسالت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) می دهند و می گویند: خداوند هیچ گونه شریکی ندارد و می گویند: هیچ کس استحقاق پرستش با خدا را ندارد، منطبق می سازند...

او همچنین در نقد وهابیان تکفیری می گوید:

و مما يدل علی بطلان قولکم فی تکفیر من کفرتموه ما روی البخاری فی صحیحة عن معاوية بن ابی سفیان - رض - قال: سمعت النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) يقول: (من یرد الله به خیراً یفقهه فی الدین، و انما انا قاسم و الله یعطی، و لا یزال امر هذه الأمة مستقیماً حتی تقوم الساعة او یأتی امر الله تعالی).

وجه الدلیل منه: انّ النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) اخبر انّ امر هذه الامة لا یزال مستقیماً

إلى آخر الدهر. و معلوم أنّ هذه الأمور التي تكفرون بها مازالت قديماً ظاهرة ملأت البلاد، فلو كانت هي الأصنام الكبرى و من فعل شيئاً من تلك الأفاعيل عابد للأوثان، لم يكن امر هذه الأمة مستقيماً، بل منعكساً.^[21]

و از جمله چیزهایی که دلالت بر بطلان گفتار شما در تکفیر کسانی که آنان را تکفیر می کنید دارد حدیثی است که بخاری در صحیحش از معاویة بن ابی سفیان نقل کرده که گفت: از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که فرمود: (هر کسی را که خداوند قصد خیر به او دارد او را در دین فقیه گرداند، و همانا من تقسیم کننده ام و خدا عطا می نماید، و همیشه امر این امت مستقیم خواهد بود تا اینکه قیامت برپا شده یا امر خداوند متعال برسد).

وجه دلالت آن اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خبر داده که امر این امت همیشه تا پایان تاریخ مستقیم خواهد بود، و معلوم است که این اموری را که شما به آن مردم را تکفیر می کنید از قدیم الایام در شهرها پر بوده است، و اگر اینها بت های بزرگ باشد و کارهایی را که مردم انجام می دهند در حقیقت عبادت بت هاست، لازم می آید که امر این امت مستقیم نباشد بلکه بیراهه باشد.

او همچنین می گوید:

و ممّا يدلّ علی بطلان مذهبکم ما فی (الصحيحين) عن عقبة بن عامر أنّ النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) صعد المنبر فقال: (أني لست اخشى عليكم ان تشرکوا بعدی و لكن اخشى عليكم الدنيا ان تنافسوا فیها...) الحديث.

وجه الدلالة منه أنّ النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) اخبر بجميع مايقع علی امته... و ممّا اخبر به فی هذا الحديث أنّه أمن أنّ امته تعبد الأوثان و لم يخافه و اخبرهم بذلك...^[22]

و از جمله اموری که دلالت بر بطلان مذهب شما دارد روایتی است که در "صحيحين" از عقبة بن عامر نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) بالای منبر رفت و فرمود: (من بر شما نمی ترسم که بعد از من مشرک شوید، بلکه بر شما از دنیا می هراسم که در آن نزاع کنید...). وجه دلالت آن اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به تمام آنچه در بین امتش واقع می شود خبر داده... و از جمله خبرهایی که در این حدیث داده اینکه از امتش در امان است که بت پرست شوند و از این خوف ندارد و به آن خبر داده است....

او می گوید:

و ممّا يدلّ علی بطلان مذهبکم ما روی مسلم فی صحيحه عن جابر بن عبدالله عن النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) أنّه قال: (انّ الشيطان قد أيس ان يعبد المصلون فی جزيرة العرب، و لكن فی التحريش بينهم). و روی الحاكم و صححه و ابويعلی و البيهقي عن ابن مسعود قال: قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم): (انّ الشيطان قد يئس ان تعبد الأصنام بأرض العرب، و لكن رضی منهم بما دون ذلك بالمحقرات و هي المويقات).

اقول: وجه الدلالة: انّ الرسول اخبر أنّ الشيطان قد أيس ان يعبد المصلون فی جزيرة العرب. و فی حدیث ابن مسعود: أيس الشيطان ان تعبد الأصنام بأرض العرب، و هو بخلاف مذهبکم؛ فانّ البصرة و ما حولها و العراق من دون الدجلة الموضع الذي فيه قبر علی و قبر الحسين رضی الله عنهما، و كذلك اليمن كلّها و الحجاز، كلّ ذلك من ارض العرب، و مذهبکم أنّ هذه المواضع كلّها و الحجاز، كلّ ذلك من ارض العرب، و مذهبکم أنّ هذه المواضع كلّها عبد الشيطان فيها، و عبدت الأصنام، و كلّها كفار... و هذه الأحاديث ترد مذهبکم.^[23]

و از جمله اموری که دلالت بر بطلان مذهب شما دارد روایتی است که مسلم در صحیحش از جابر بن عبدالله نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: (همانا شیطان مأیوس شده که نمازگزاران در جزیره العرب او را پرستش کنند، ولی از نزاع بین آنان مأیوس نشده

است). و روایت کرده حاکم و آن را تصحیح نموده و نیز ابویعلی و بیهقی از ابن مسعود روایت کرده که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: (همانا شیطان از اینکه بت ها در سرزمین عرب عبادت شوند به طور قطع مأیوس شده، و از آنان به کمتر از آن یعنی به گناهان کوچک که عقاب بر آنان ثابت است راضی گشته است).

می گویم: وجه دلالت اینکه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) خبر داده که شیطان از اینکه نمازگزاران در جزیره العرب او را پرستش کنند مأیوس شده است. و در حدیث ابن مسعود آمده است که شیطان از اینکه بت ها در سرزمین عرب عبادت شوند مأیوس شده است. و این بر خلاف مذهب شماسست؛ زیرا بصره و حوالی آن و عراق از پایین دجله، جایی که در آن قبر علی و قبر حسین - رضی الله عنهما - است و نیز تمام کشور یمن و حجاز، تمام این مکان ها از سرزمین عرب است، و مذهب شما آن است که در تمام این مواضع شیطان و بت ها عبادت می شوند و همه آنان کافرند... ولی این احادیث رد بر مذهب شما می باشد. او در رد پیروان برادرش می گوید:

من این لکم انّ المسلم الذی یشهد ان لا اله الا الله و انّ محمداً عبده و رسوله اذا دعا غائباً او میتاً او نذر له او ذبح لغير الله، انّ هذا هو الشرك الأكبر الذی من فعله حبط عمله و حلّ ماله و دمه... لم یقل اهل العلم: من طلب من غیر الله فهو مرتد، و لم یقولوا: من ذبح لغير الله فهو مرتد. [24]

از کجا برای شما ثابت شده که مسلمانی که شهادت به وحدانیت خدا و عبودیت و رسالت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را می دهد اگر غائب یا مرده ای را صدا زند یا برای او نذر کرده یا برای غیر خدا ذبح نماید، این شرک اکبری است که اگر کسی آن را انجام دهد عملش حبط شده و مال و خونش حلال می شود؟! اهل علم نگفته اند: کسی که از غیر خدا طلب کند مرتد است و نگفته اند: کسی که برای غیر خدا ذبح کند مرتد می شود. ایراد به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم)

احمدبن زینی دحلان درباره محمد بن عبدالوهاب می نویسد:

كان ینتقص النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) کثیراً بعبارات مختلفه و یزعم انّ قصده المحافظه على التوحید؛ فمنها ان یقول: انّه (طارش)، و هو فی لغة المشرق بمعنی الشخص المرسل من قوم إلى آخرین، فمراده انّه (صلی الله علیه وآله وسلم) حامل کتب؛ ای غایه امره انّه کالطارش الذی یرسله الامیر او غیره فی امره لأناس لیبلغهم ایاه، ثم ینصرف. حتی ان بعض اتباعه کان یقول: عصای هذه خیر من محمد، لانّها ینتفع بها فی قتل الحیة و نحوها و محمد قد مات، و لم یبق فیہ نفع اصلاً، و انما هو طارش و قد مضی. [25]

او به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در بسیاری از اوقات با عبارات گوناگون نقص وارد می کرد و گمان می نمود که هدفش محافظت بر توحید است، و از آن جمله اینکه می گفت: پیامبر "طارش" است، و آن در لغت شرق "مدینه به" معنای شخصی است فرستاده شده از قومی به قوم دیگر. و مراد او این است که او حامل نامه هایی است، یعنی نهایت امرش اینکه او همانند پیام رسان امیر یا دیگری است در رساندن امری برای مردم تا به آنان برساند و برگردد. حتی برخی از پیروانش می گفتند: این عصای من بهتر از محمد است؛ زیرا به آن در کشتن مار و مثل آن کمک گرفته می شود در حالی که محمد مرده و در او نفعی اصلاً باقی نمانده بلکه او پیام رسانی است که رفته است.

رشید رضا و دفاع از جنایات وهابیان

محمد رشید رضا درصدد دفاع از قتل و غارت وهابیان نسبت به مردم طائف برآمده و در توجیه عملکرد آنان می گوید:

ان وقع منهم خطأ فقد وقع ممن هم خير منهم؛ كالصحابه الذين قتلوا جماعة اسلموا بامر خالد بن الوليد.^[26]

اگر از آنان خطایی سرزند به طور حتم از کسانی خطا سرزده که از آنان برتر بوده اند؛ همچون صحابه که جماعتی را به دستور خالد بن ولید به قتل رساندند.

ولی هنگامی که برای رشیدرضا روشن شد که وهابیان با کمک انگلستان بود که حجاز را از دست دولت عثمانی گرفتند درصدد انتقاد از وهابیان برآمده و می گوید:

نعم، اننا نظنّ الآن انّه كان في الإمكان ان ينال صاحب "نجد" ما لا غنى عنه من تموين بلاده و الاعتراف باستقلاله فيها بدون ان يقيد نفسه بما ذكر في هذه المعاهدة.^[27]

آری، ما امروزه گمان می کنیم که او می توانست صاحب نجد شود و به خواسته ضروری خود که همان پاکسازی شهرها و اعتراف به استقلالش در آن برسد بدون آنکه خودش را مقید به آنچه در آن معاهده کرده بداند.

محمد بن عبدالوهاب و تکفیر مسلمین

از جمله خصوصیات وهابیان و در رأسشان رئیس آنان محمد بن عبدالوهاب، غلو و افراط گری در تکفیر است. برای اثبات این مدعا تنها به رساله های محمد بن عبدالوهاب (مجدد افکار ابن تیمیه) و کسی که این فرقه به نام او زنده است، مراجعه می کنیم تا مطلب بیشتر روشن شود.

کسی که به کتب و رساله های شیخ مراجعه می کند، به جز رساله اش به اهل قصیم پی می برد که او در تکفیر مسلمین غلو داشته و دایره تکفیر را بسیار وسیع قرار داده است. این کتاب ها و رساله ها غالباً در کتاب "الدرر السنیه" از عبدالرحمن بن محمد بن قاسم حنبلی نجدی آمده است، و لذا ما نمونه هایی را با ذکر آدرس از آن کتاب برای خوانندگان محترم ذکر می کنیم:

ادعای محمد بن عبدالوهاب در توحید

محمد بن عبدالوهاب می گوید:

... وأنا في ذلك الوقت لا أعرف معنى لا إله إلا الله، ولا أعرف دين الإسلام، قبل هذا الخير الذي من الله به، وكذلك مشايخي ما منهم رجل عرف ذلك، فمن زعم من علماء العارض أنّه عرف معنى لا إله إلا الله أو معنى الاسلام قبل هذا الوقت أو زعم من مشايخه أنّ أحداً عرف ذلكم، فقد كذب وافتري ولبس على الناس ومدح نفسه بما ليس فيه.^[28]

... من در آن وقت معنای لا اله الا الله را نمی دانستم و نیز دین اسلام را نمی فهمیدم، قبل از این خیری که خداوند آن را بر من منت گذاشت. و نیز در بین مشایخم هیچ کس وجود نداشت که این معنا را درک کند. پس هر کس از علمای "عارض" گمان کند که معنای لا اله الا الله را فهمیده و یا معنای اسلام را قبل از این وقت شناخته، یا گمان کرده که احدی از مشایخ این معنا را فهمیده اند، دروغ و افترا بسته و امر را بر مردم مشتبه کرده است و خودش را به چیزی نسبت داده که در او نیست.

از این عبارت محمد بن عبدالوهاب استفاده می شود که او معتقد به کفر تمام مردم قبل از خودش و دعوتش بوده است، و تنها او بوده که توحید را آورده است. و قبل از دعوت او به توحید، هیچ کس معنای کلمه توحید را نفهمیده است.

معیارهای توحید و شرک نزد محمد بن عبدالوهاب

از جمله کتاب های مهم برای وهابیان که با کوچکی حجم آن مورد توجه خاص مدارس و حوزه های علمی و دانشگاهی آنان قرار گرفته، کتاب "كشف الشبهات" اثر محمد بن عبدالوهاب

است. او در این کتاب معیارها و میزان هایی را برای کفر و غلو در دین و شرک ذکر کرده و با آن معیارها، سایر مسلمین را به کفر و شرک نسبت داده است. لذا جا دارد گذری اجمالی به برخی از مطالب این کتاب داشته باشیم.
معیار اول

محمد بن عبدالوهاب می گوید:

إعلم رحمك الله أن التوحيد هو إفراد الله بالعبادة وهو دين الرسل الذين أرسلهم الله إلى عبادة فأولهم نوح (عليه السلام)، أرسله الله إلى قومه لما غلوا في الصالحين وداً وسوعاً ويغوث ويعوق ونسراً... [29]

بدان - خداوند تو را رحمت کند - که توحید همان اختصاص دادن عبادت برای خدا است. و آن دین رسولان است که خداوند آنان را به سوی بندگانش فرستاد. پس اول آنان نوح می باشد که خداوند او را به سوی قومش فرستاد. هنگامی که آنان درباره صالحان غلو کرده و آنان را همانند وُدّ و سواع و یغوث و یعوق و نسر قرار دادند...

پاسخ

اولاً: توحید، تنها منحصر به توحید در عبادت نیست؛ بلکه دارای مراحل است از قبیل: توحید در الوهیت، توحید در خالقیت، توحید در ربوبیت و توحید در عبادت. و خداوند سبحان در قرآن کریم درباره هر کدام از انواع توحید، آیاتی را ذکر کرده است و از اینجا به دست می آید که شرک از این اقسام در جزیره العرب شایع بوده که خداوند در مقابل آن اشاره به اقسام توحید کرده است. ثانیاً: خداوند سبحان نوح را به سوی قومش فرستاد تا آنان را به عبادت خدا و رها شدن از شرک دعوت کند؛ زیرا قوم او بت می پرستیدند، نه اینکه درباره صالحان امت خود غلو کرده باشند.

ثالثاً: به چه دلیل تبرک جستن از صالحان و توسل به آنان و استغاثه به ارواح آنها همانند پرستش بت به حساب می آید. مگر نه این است که اعمال به نیت است و باید به نیت افراد مراجعه کرد. هرگز در نیت چنین اشخاصی شرک و استقلال در تأثیر نیست.

برای روشن شدن بیشتر به مبحث "تبرک" و "استغاثه به ارواح اولیای الهی" از این کتاب مراجعه کنید.

معیار دوم

ابن عبدالوهاب می گوید:

وآخر الرسل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وهو الذي كسر صور هؤلاء الصالحين، أرسله إلى قوم يتعبدون ويحجون ويتصدقون ويذكرون الله ولكنهم يجعلون بعض المخلوقين وسائط بينهم وبين الله

- يقولون: نريد منهم التقرب إلى الله - ونريد شفاعتهم عنده؛ مثل الملائكة وعيسى ومريم وأناس غيرهم من الصالحين. [30]

و آخرین پیامبر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) است. او کسی است که صورت های آن صالحان را خرد کرد. خداوند او را به سوی قومی فرستاد که عبادت می کرده و حج به جای می آوردند و صدقه می دادند و ذکر خدای می گفتند؛ ولی آنان برخی از مخلوقین را وسیله بین خود و خدای عزوجل قرار می دادند و می گفتند: ما از آنها قصد تقرب به سوی خدای عزوجل را داریم، و از آنها تقاضای شفاعت نزد خدا داریم؛ همانند ملائکه و عیسی و مریم و افرادی غیر از اینها از صالحان.

پاسخ

اولاً: ایشان صورت خوش و غیر واقعی را از کفار قریش ترسیم کرده تا مبتنی بر آن بتواند مسلمانان را تکفیر کند. او می گوید: کفار قریش اهل عبادت، به جای آوردن حج و صدقه و ذکر

خدا بودند...!! سبحان الله!! قریش چگونه این چنین بوده است؟ آنها کسانی بودند که هرگاه گفته می شد: بگوئید: "لا اله الا الله" استکبار می کردند. به روز قیامت و بعث و بهشت و دوزخ ایمان نداشتند. و به طور کلی به پیامبری ایمان نداشتند. بت ها را عبادت می کرده و به یکدیگر ظلم می نمودند و همدیگر را می کشتند. شرب خمر، زنا، رباخواری، و انواع محرمات را انجام می دادند، آیا مطابق حرف محمد بن عبدالوهاب، قریش در آن زمان تنها مشکلی که داشت توجه به وسائط و استغاثه به آنها بود؟

ثانیاً: آیا کسی که از انبیا و اولیای الهی طلب شفاعت می کند، با اعتقاد به اینکه آنان بندگان صالح خدایند و کاری بدون اذن و مشیت الهی انجام نمی دهند، همانند درخواست شفاعت مشرکان از بت ها است؟ مشرکان اگر چنین درخواستی از بتان یا ملائکه داشتند به جهت غلوی بوده که درباره آنها پیدا کرده بودند؛ با دید استقلالی به آنها نگریسته و آنان را مستقل در تدبیر می دانستند. وگرنه چه اشکالی دارد که از شخصی که خداوند مقامی معنوی را به او داده، تقاضای اعمال آن را در حق او به اذن و مشیت الهی بکنیم. و اگر قرآن کریم مشرکان صدر اسلام را به جهت اعتقاد به شفاعت در بتان مذمت می کند، از این جهت بوده که آنان بت های خود را به جهت تقاضای شفاعت و اعمال آنها عبادت می کردند. لذا خداوند سبحان از قول آنان می فرماید: "ما نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرَّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى"; "... دلیلشان این بود که" اینها را نمی پرستیم مگر به خاطر اینکه ما را به خدا نزدیک کنند...". (زمر: 3)

وانگهی آنان در این مقام با دید استقلالی در مقابل اراده و مشیت خداوند چنین اعتقادی را در حق بت ها قائل بودند.

به جهت روشن شدن بیشتر مطلب به بحث "شفاعت" و "استغاثه" مراجعه شود.

ثالثاً: اعتقاد مسیحیان در مورد حضرت عیسی و مریم(هما) را نمی توان قیاس به اعتقاد مسلمین به شفاعت و درخواست آن از اولیا کرد؛ زیرا مطابق گواهی تاریخ و قرآن کریم، آنان قائل به تجسد و الوهیت حضرت مسیح و مریم بودند. لذا خداوند متعال می فرماید:

"وَ إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أُنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ" (مائده: 116)

و آن گاه که خداوند به عیسی بن مریم می گوید: آیا تو به مردم گفتی که من و مادرم را به عنوان معبود غیر از خدا انتخاب کنید؟!...

و نیز می فرماید:

"لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ ثَلَاثُ ثَلَاثٍ وَمَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا إِلَهٌ وَاحِدٌ" (مائده: 73)

آنها که گفتند: خداوند، یکی از سه خداست [نیز] به یقین کافر شدند، معبودی جز معبود یگانه نیست...

معیار سوم

ابن عبدالوهاب می گوید:

فبعت الله تعالى محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم) يجدد لهم دينهم - دين إبراهيم - ويخبرهم أن هذا التقرب والإعتقاد محض حق الله - تعالى - لا يصلح منه شيء لغيره ولا لملك مقرب ولانبي مرسل فضلاً عن غيرهما.^[31]

پس خداوند متعال محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) را فرستاد تا دین مردم را که همان دین ابراهیم است تجدید کند، و به آنان خبر دهد که این تقرب و اعتقاد تنها حق خدای متعال است، و برای هیچ کس غیر از او صلاحیت ندارد؛ نه برای فرشته مقرب و نه نبی مرسل تا چه رسد به غیر از این دو.

پاسخ

مسلمانان با تبرک و توسّل و استغاثه و طلب شفاعت از اولیای الهی، تقرّب به غیر خدا نمی‌جویند؛ بلکه از آنجا که افراد صالح متقرّب نزد خدایند آنان را واسطه قرار داده تا به خدا نزدیک شوند. ما معتقدیم که تقرّب اصلی و حقیقی و در نهایت امر به سوی خدا است و تنها او است که پناه دهنده مردم و بیچارگان است، و ما با توسّل به افراد صالح سعی می‌کنیم که همراه با دعای آنان به خدای متعال بیشتر نزدیک شویم. و لذاست که خداوند متعال می‌فرماید: "وَ ابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ"; "و وسیله ای برای تقرّب به او بجوید". (مائده: 35)

و نیز در لزوم واسطه قرار دادن پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلّم) برای بخشش گناهان می‌فرماید:

"وَ لَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَعْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا" (نساء: 64)

و اگر این مخالفان هنگامی که به خود ستم کردند [و فرمان‌های خدا را زیر پا گذاردند] به نزد تو می‌آمدند و از خدا طلب آمرزش می‌کردند و پیامبر هم برای آنها استغفار می‌کرد، خدا را توبه‌پذیر و مهربان می‌یافتند.

چرا قرآن هنگامی که قصه برادران حضرت یوسف (علیه السلام) را نقل می‌کند و اشاره به پشیمانی آنها می‌کند می‌فرماید: آنان نزد پدر خود یعقوب آمده و گفتند: "یا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا إِنَّا كُنَّا خَاطِئِينَ"; "پدر! از خدا آمرزش گناهان ما را بخواه که ما خطاکار بودیم". (یوسف: 97)

اگر آمدن نزد واسطه و درخواست از او که از خداوند آمرزش بخواهد شرک است، چرا حضرت یعقوب که از داعیان توحید و ترک شرک و بت پرستی است فرزندان خود را از این نوع تقاضا و درخواست منع نکرد؟

معیار چهارم

او همچنین می‌گوید:

... وَإِلَّا فَهَوْلَاءَ الْمُشْرِكُونَ - یعنی کفار قریش - يشهدون إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْخَالِقُ وَحْدَهُ، لاشْرِيكَ لَهُ، وَانَّهُ لَا يَرْزُقُ إِلَّا هُوَ، وَلَا يَحْيِي إِلَّا هُوَ وَلَا يَمِيتُ إِلَّا هُوَ، وَلَا يَدْبُرُ الْأَمْرَ إِلَّا هُوَ، وَأَنَّ جَمِيعَ السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِيهِنَّ وَالْأَرْضِينَ السَّبْعَ وَمَنْ فِيهَا كُلِّهِنَّ عَبِيدَةٌ وَتَحْتَ تَصَرُّفِهِ وَقَهْرِهِ...^[32]

... وگرنه آن مشرکان؛ یعنی کفار قریش گواهی می‌دادند که خداوند تنها خالق است که شریک و همتایی ندارد و تنها روزی‌رسان او است و نیز کسی جز او نمی‌میراند و زنده نمی‌کند، و نیز مدبّر این عالم تنها اوست. و تمام آسمان‌ها و هر کس که در آنها است و زمین‌های هفت گانه و هر آن کس که در آنها است همگی بنده او و تحت فرمان و سلطه اویند.

پاسخ

اولاً: معلوم نیست که مشرکان در زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلّم) توحید در خالقیت را قبول داشته‌اند. و اگر خداوند سبحان درباره آنان می‌فرماید:

"وَ لَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ" (لقمان: 25)

و اگر از آنان سؤال کنی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق کرد؟ همه می‌گویند: خدا. ظاهر آیه این است که درباطن و فطرت به آن اعتقاد دارند.

(ثانیاً: از برخی از آیات استفاده می‌شود که علت شرک قریش و دیگران آن بود که معتقد بودند بت‌ها و وسائط دیگر به طور مستقل، مالک تصرف در این عالم می‌باشند، بدون اینکه تصرفشان؛ اعم از رزق و نصرت و... تحت اراده و مشیت الهی باشد. خداوند سبحان می‌فرماید:

"إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا" (عنکبوت: 17)

آنهایی را که غیر از خدا پرستش می کنید، مالک هیچ رزقی برای شما نیستند. از این آیه استفاده می شود که مشرکان معتقد بودند که این وسائط، مالک رزق و روزی آنان هستند و لذا آنها را عبادت می کردند.

و نیز در آیه دیگر می فرماید:

“قُلْ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ”
(سبأ: 22)

بگو: کسانی را که غیر از خدا [معبود خود] می پندارید بخوانید! [آنها هرگز گرهی از کار شما نمی گشایند، چرا که] آنها به اندازه ذره ای در آسمان ها و زمین مالک نیستند. حسن بن علی سقاف شافعی می گوید:

إِنَّ الْعِبَادَةَ شَرْعاً مَعْنَاهَا الْإِتْيَانُ بِأَقْصَى الْخُضُوعِ قَلْباً وَقَالِباً، فَهِيَ إِذْنُ نَوْعَانِ قَلْبِيَّةٍ وَقَالِبِيَّةٍ، فَالْقَلْبِيَّةُ: هِيَ إِعْتِقَادُ الرَّبُوبِيَّةِ أَوْ خَصِيصَةٌ مِنْ خَصَائِصِهَا كَالِإِسْتِقْلَالِ بِالنَّفْعِ أَوْ الضَّرْرِ وَنَفُوذِ الْمَشِيئَةِ لِمَنْ اعْتَقَدَ فِيهِ ذَلِكَ. وَالْقَالِبِيَّةُ: هِيَ الْإِتْيَانُ بِأَنْوَاعِ الْخُضُوعِ الظَّاهِرِيَّةِ مِنْ قِيَامٍ وَرُكُوعٍ وَسُجُودٍ وَغَيْرِهَا مَعَ ذَلِكَ الْإِعْتِقَادِ الْقَلْبِيِّ، فَإِنْ أَتَى بِوَاحِدٍ مِنْهَا بَدُونَ ذَلِكَ الْإِعْتِقَادِ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الْخُضُوعُ عِبَادَةً شَرْعاً وَلَوْ كَانَ سُجُوداً... [33]

عبادت در شرع به معنای انجام نهایت خضوع قلبی و قالبی است. پس عبادت دو نوع است؛ قلبی و قالبی. قلبی آن، اعتقاد به ربوبیت یا خصیصه ای از خصائص آن است؛ مثل استقلال در نفع و ضرر.

و قالبی آن، انجام انواع خضوع ظاهری؛ اعم از قیام، رکوع، سجود و غیر این اعمال است همراه با اعتقاد قلبی به ربوبیت. لذا هرگاه کسی این اعمال قالبی را بدون اعتقاد قلبی به ربوبیت انجام دهد، شرعاً عبادت محسوب نمی شود گرچه آن عمل قالبی سجود باشد... و شاهد این برداشت، سجده ملائکه بر آدم و سجده یعقوب و فرزندانش در برابر یوسف می باشد. حسن بن فرحان مالکی می گوید:

إِنَّ هَذَا الْإِعْتِرَافَ الَّتِي إِعْتَرَفَ بِهَا الْمُشْرِكُونَ قَدْ أَجَابَ عَنْهَا بَعْضُ الْعُلَمَاءِ، وَذَكَرُوا أَنَّ الْمُشْرِكِينَ إِنَّمَا إِعْتَرَفُوا بِهَا مِنْ بَابِ الْإِفْحَامِ وَالْإِنْقِطَاعِ، وَلَيْسَ مِنْ بَابِ الْإِقْتِنَاعِ، وَلَوْ كَانُوا صَادِقِينَ فِي إِعْتِرَافِهِمْ لِأَتَوْا بِلُؤَازِمِ هَذَا الْإِعْتِرَافِ. فَلِذَلِكَ يَأْمُرُ اللَّهُ نَبِيَّهَ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) أَنْ يَذْكُرَهُمْ بِلُؤَازِمِ هَذَا الْإِعْتِرَافِ كَمَا فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: (فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ) (قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ) فَكَأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُوَبِّخُهُمْ بِأَنَّهُمْ كَاذِبُونَ وَأَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَالِقاً وَرَازِقاً... [34]

این اعترافی که مشرکان به آن اقرار کرده اند را برخی از علما از آن این گونه جواب داده اند که مشرکان این اعتراف را از باب اجبار و سیه رو شدن و از روی ناچاری داشتند، نه از باب قانع شدن و رسیدن به این مطلب. و اگر در اعترافشان به این امور صادق بودند، ملتزم به لوازم آن نیز می شدند. به همین جهت است که خداوند پیامبرش را امر می کند که آنان را به لوازم این اعتراف تذکر دهد؛ همان گونه که در قول خداوند "افلا تتقون" و "افلا تذكرون" آمده است. پس گویا خداوند عزوجل آنان را توبیخ می کند که در ادعایشان دروغ می گویند و هرگز به خالقیت و رازقیت خدا ایمان ندارند.

گستره تکفیر نزد محمد بن عبدالوهاب

محمد بن عبدالوهاب مسلمانان را با تعبیرات گوناگون تکفیر می کرده است و تکفیرهای او را می توان در چهار دسته خلاصه نمود:

1. تکفیر اهالی مناطق

الف) تکفیر اهالی تمام مناطق

اعتقاد محمد بن عبدالوهاب این بود که هر کشور و شهری که داخل در اطاعت و دعوت او

نشود، در زمره بلاد مشرکین به حساب می آید. و هیچ شهری را در این جهت استثنا نکرده است. [35]

(ب) تکفیر اهالی برخی مناطق

محمد بن عبدالوهاب برخی از مناطق را به طور خصوص اسم برده و تکفیر کرده است؛ از جمله: یک - اهالی "بدو"

وی می گوید: آنان کافرتر از یهود و نصارا هستند و به اندازه مویبی از اسلام نزد آنان نیست؛ گرچه به شهادتین تکلم نمایند. [36]

دو - اهالی "وشم"

او تمام اهالی "وشم"؛ از علما و عوام آن را تکفیر کرده است. [37]

سه - اهالی "سدیر"

او تمام اهالی "سدیر" را نیز؛ اعم از علما و عوام، تکفیر کرده است. [38]

چهار - اهالی "أحساء"

او می گوید: "إنَّ الأحساء فی زمانه یعبدون الأصنام" [39]؛ "همانا احساء در زمان خودش بت ها را می پرستند".

پنج - قبیله "عزّه"

او درباره اهالی این قبیله می گوید: "إنَّهم لایؤمنون بالبعث" [40]؛ "آنان به قیامت ایمان نمی آورند".

شش - قبیله "طفیر"

او درباره آنان نیز همین تعبیر را به کار برده است. [41]

هفت - قبیله "عینه و درعیه"

او ابن سحیم و همه پیروانش از اهالی عینه و درعیه را که از معارضین او و افکارش بودند، تکفیر کرده است. [42]

هشت - تکفیر اهل مکه

او اهل مکه را تکفیر کرده و می گوید: "إنَّ دینهم هو الذی بعث رسول الله بالإنذار عنه." [43]

همانا دین اهالی مکه - یعنی معاصرین او تا زمان رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) - همان دینی است که رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) مبعوث به ترساندن مردم از آن شد.

نه - نسبت بت پرستی به اهالی نجد

وی مدعی است که در هر منطقه ای از مناطق نجد در زمانش بتی است که مردم به جای خداوند آن را می پرستند. [44]

2. تکفیر پیروان مذاهب

الف) تکفیر امامیه

او امامیه را تکفیر کرده و می گوید: "ومن شکّ فی کفرهم فهو کافر" [45]؛ "و هر کس در کفر آنان شک کند، خودش کافر است".

محمد بن عبدالوهاب این مطلب را از مقدسی نقل کرده و آن را قبول نموده است. این در حالی است که ابن تیمیه به طور صریح امامیه را تنها گروه مسلمان بدعت گذار معرفی کرده اما آنان را کافر ندانسته است، ولی محمد بن عبدالوهاب نه تنها امامیه را کافر می داند بلکه تمام مسلمین مخالف با عقاید خودش را؛ از قبیل اشاعره و دیگران و نیز علما و قضات از اتباع مذاهب اربعه را کافر می پندارد.

(ب) نسبت شرک به علم فقه و فقها

محمد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به ابن عیسی که بر او احتجاج کرده بود که فقها غیر از آن چیزی که او فهمیده، معتقدند این آیه را در جواب او می نویسد: "اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهْبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ". سپس می گوید:

فَسَرَّهَا رَسُولُ اللَّهِ وَالْأُمَّةُ مِنْ بَعْدِهِ بِهَذَا الَّذِي تَسْمُونَهُ (الفقه) وَهُوَ الَّذِي سَمَّاهُ اللَّهُ شِرْكَاً وَاتَّخَذَهُمْ أَرْبَاباً لَا أَعْلَمُ بَيْنَ الْمَفْسِرِينَ خِلَافاً فِي ذَلِكَ... [46]

این آیه را رسول خدا و امامان بعد از او به همین چیزی که شما اسم آن را "فقه" گذاشته اید، تفسیر کرده اند. و این فقه است که خداوند آن را شرک نامیده و دنبال کردن آن را برگزیدن ربی غیر از خدا معرفی کرده است. من خلافی در این معنا بین مفسرین نمی دانم...
(ج) تکفیر متکلمین

محمد بن عبدالوهاب، ادعای اجماع بر تکفیر متکلمین کرده است. [47] و از ظاهر کلام او همین متکلمین اسلامی استفاده می شود، نه متکلمان از کفار. او به ذهبی و دارقطنی و بیهقی و دیگران نسبت داده که آنان نیز متکلمین را تکفیر کرده اند. در حالی که اگر انسان کتاب "سیر اعلام النبلاء" ذهبی را مطالعه کند پی می برد که چه بسیاری از متکلمین اسلامی را که ترجمه کرده و شرح حال آنان را ذکر کرده است، بدون آنکه به کفر یکی از آنها اشاره کرده باشد. آری، از برخی فرقه های کلامی، خطا و لغزش هایی دیده شده، ولی نمی توان همه آنان را به کفر متهم کرد.

3. تکفیر علمای پیشین و معاصران خود
(الف) نسبت شرک به علمای اسلام

او در جایی دیگر علمای اسلام و مشایخ و اساتید آنان را مورد خطاب قرار داده و می گوید:
... و لم يميزوا بين دين محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) ودين عمرو بن لحي الذي وضعه للعرب، بل دين عمرو عندهم دين صحيح. [48]

آنان بین دین محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و دین عمرو بن لحي که برای عرب آن را وضع کرد، تمییز نداده اند؛ بلکه دین عمرو نزد آنان دین صحیحی است.

و اما اینکه عمرو بن لحي کیست، به قصه ای که ابن هشام نقل می کند گوش فرا دهید. او می گوید: "اولین کسی که بت پرستی را به مکه و اطراف آن وارد کرد عمرو بن لحي بود". او سفری که به بلقاء از اراضی شام داشت، مردمانی را دید که بت ها را عبادت می کردند. از این عمل سؤال نمود، در جواب او گفتند: "این بت هایی است که آنها را عبادت می کنیم و هرگاه از آنان باران و نصرت می خواهیم به ما باران داده و ما را یاری می کنند".

عمرو بن لحي به آنان گفت: "آیا از این بتان به ما نمی دهید تا با خود به سرزمین عرب برده و آنها را عبادت کنیم؟" او با خود بت بزرگی به نام "هیل" برداشت و به مکه آورد و آن را بر پشت بام کعبه قرار داد و مردم را نیز به عبادت آن دعوت کرد. [49]

عبارت محمد بن عبدالوهاب دلالت بر تکفیر صریح علمای مسلمین و حتی شیوخ و اساتید خود دارد، تا چه رسد به عوام مردم؛ یعنی هر کس که در باب توحید خلاف آنچه را که او فهمیده بگوید و به آن معتقد باشد کافر است و بر دین عمرو بن لحي بوده نه بر دین اسلام. آری کفری را که به عموم مسلمانان و علمایشان نسبت داده به جهت اعتقاد به تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و برخی دیگر از عقاید است.

(ب) تکفیر سلیمان بن سحیم

محمد بن عبدالوهاب در نامه خود خطاب به شیخ سلیمان بن سحیم که یکی از حنابله بوده و مقلد ابن تیمیه به حساب می آمده است می گوید:

نذكر لك أنك أنت وأباك مصرحون بالكفر والشرك والنفاق!!... أنت وأبوك مجتهدان في عداوة

هذا الدين ليلا ونهاراً!!!... إنك رجل معاند ضالّ على علم، مختار الكفر على الاسلام!!!... وهذا كتابكم فيه كفرکم!! [50]

من به تو تذکر می دهم که به طور حتم تو و پدرت تصریح به کفر و شرک و نفاق کرده اید!!... تو و پدرت شبانه روز نهایت کوشش را در دشمنی این دین دارید!!... همانا تو با علمی که داری مردی معاند و گمراه می باشی، و کفر را بر اسلام اختیار نموده ای!!... و این است نوشته ات که کفر شما را ثابت می کند!!
(ج) تکفیر احمد بن عبدالکریم

چون احمد بن عبدالکریم با شیخ محمد بن عبدالوهاب به مخالفت پرداخت، شیخ بر او نامه ای فرستاد و در آن چنین نوشت:

... طحت علی ابن غنام وغيره وتبرأت من ملّة إبراهيم وأشهدتهم علی نفسک باتباع المشرکین... [51]

تو این غنام و دیگران را گمراه کردی و از ملت ابراهیم تبری جستی و آنان را بر خودت شاهد گرفتی که پیرو مشرکان هستی...

(د) تکفیر ابن عربی
محمد بن عبدالوهاب، ابن عربی را تکفیر کرده و او را کافرتر از فرعون معرفی کرده است و می گوید: "هر کس او را تکفیر نکند خودش کافر است". حتی او می گوید: "هر کس در کفر او شک داشته باشد، کافر است". [52]
(ه) تکفیر ضمنی فخر رازی

محمد بن عبدالوهاب، فخر رازی صاحب تفسیر معروف "التفسیر الکبیر" را تکفیر کرده و می گوید: "إنّ الرازی هذا آلف کتاباً یحسّن فیہ عبادة الكواكب" [53]؛ "فخر رازی کتابی را تألیف کرده و در آن عبادت ستارگان را خوب شمرده است".

این در حالی است که فخر رازی کتابی نوشته که در آن اشاره به فواید ستارگان و تأثیر آنها بر زراعت ها و دیگر اشیاء کرده است. ولی محمد بن عبدالوهاب از او چنین معنای نادرستی فهمیده است.

(د) تکفیر ابن عبداللطیف، ابن عفالق و ابن مطلق
محمد بن عبدالوهاب می گوید:

فأما ابن عبداللطیف وابن عفالق وابن مطلق فسبابة للتوحيد!... وابن فیروز هو أقربهم إلى الإسلام. [54]

اما ابن عبداللطیف و ابن عفالق و ابن مطلق اینان دشنام دهنده توحیدند!!... و ابن فیروز از همه آنان به اسلام نزدیک تر است.

این در حالی است که خود او اعتراف کرده که ابن فیروز شخصی از حنابله بوده و از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه بوده است.

و در جایی دیگر درباره او می گوید: "کافر کفراً أكبر مخرج من الملة" [55]؛ "او کفر عظیمی دارد که او را از ملت اسلام خارج کرده است".

حال اگر وضعیت او که از پیروان ابن تیمیه و ابن قیم جوزیه است این چنین می باشد، حال و وضع علمای دیگر از شیعه و سنی نزد او چگونه است؟ خدا می داند.

4. تکفیر مسلمانان

(الف) نسبت انکار معاد به غالب مردم

او در جایی دیگر غالب مردم را منکر بعث و قیامت معرفی کرده است. [56]

(ب) تکفیر اکثر مسلمانان

محمد بن عبد الوهاب، در جایی دیگر سواد اعظم؛ یعنی غالب و اکثر مسلمانان را به جهت

همراهی نکردن با عقایدش و مخالفت با آن‌ها، تکفیر کرده است.^[57]
 او حتی کسانی که پیروانش را خوارج نامیده و با دشمنانش همراهی کرده اند را تکفیر کرده؛
 گرچه همگی موحد بوده باشند، چون دعوت او را انکار می‌کنند.^[58]
 (ج) تکفیر مسلمانان معاصر خود

محمد بن عبدالوهاب درباره مسلمانان هم عصر خود می‌گوید:
 وکثیر من أهل الزمان لا يعرف من الآلهة المعبودة إلا هبل ويغوث ويعوق ونسراً واللات والعزى
 ومناة!! فإن جاد فهمه عرف أن المقامات المعبودة اليوم من البشر والشجر والحجر ونحوها مثل
 شمسان وإدریس وأبوحدیة ونحوهم منها.^[59] و بسیاری از اهل این زمان از خدایان پرستیده
 شده به جز هبل و یغوث و نسر و لات و عزى و منات را نمی‌شناسند. اگر فهم درستی داشتند
 می‌فهمیدند مقاماتی که امروز پرستیده می‌شود، از بشر و درخت و سنگ و نحو اینها از
 خورشید و ماه و ادریس و ابوحدیده و نحو اینها، از قبیل عبادت همان بت‌ها است.
 وی می‌گوید: "شُرک کفار قریش دون شرک کثیر من الناس الیوم"^[60]؛ "درجه شرک کفار
 قریش، بسیار پایین‌تر از شرک مردم امروز است".
 او همچنین می‌گوید:

فإذا علمت هذا وعلمت ما علیه أكثر الناس علمت أنهم أعظم كفراً وشرکاً من المشرکین الذین
 قاتلهم النبی (صلی الله علیه وآله وسلم).^[61]
 هنگامی که این مطلب را دانستی و دانستی آنچه را که اکثر مردم برآند، می‌فهمی که کفر و
 شرک افراد این زمان بیشتر از مشرکینی است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) با آنان به
 قتال پرداخت.
 او در جایی دیگر می‌گوید:

لانکفر إلا من بلغته دعوتنا للحق ووضحت له المحجة وقامت علیه الحجة وأصرّ مستکبراً معانداً،
 کغالب ما نقاتلهم الیوم یصرون علی ذلک الاشراک ویمتنعون من فعل الواجبات ویتنظرون بأفعال
 الکبائر والمحرّمات...^[62]

ما تکفیر نمی‌کنیم مگر کسانی را که دعوت حقّ ما به آنان رسیده و برهان و دلیل بر آنان واضح
 شده و حجت بر آنان قائم شده است، ولی در عین حال از روی استکبار و عناد بر عقیده خود
 اصرار می‌ورزدند؛ همانند غالب کسانی که ما امروزه با آنان می‌جنگیم. این افراد بر شرک
 ورزیدن خود اصرار دارند و از انجام واجبات امتناع کرده و به افعال محرّمات کبیره تظاهر می
 نمایند...

مقصود ایشان از شرک ورزیدن، همان تبرک و استغاثه به ارواح اولیای الهی و دیگر امور است که
 به خیال وی شرک به حساب می‌آیند.

دیدگاه علمای اهل سنت درباره محمد بن عبدالوهاب

از زمان پیدایش وهابیت، عالمان برجسته اهل سنت پیوسته ضد عقاید انحرافی آنها موضع
 گرفته و افکارشان را نقد کرده اند؛ چنان که دکتر عبدالله بن عثیمین از وهابیان معاصر می‌گوید:
 تبین الرسائل الشخصية للشیخ الامام، انّ نشاط المعارضة النجدية كان مختلف الجوانب، و فی
 مقدمة اوجه ذلك النشاط الكتابة ضدها. و المتأمل فی هذه الرسائل یری كثرة تلك
 الكتابة...^[63]

رساله های شخصی شیخ امام محمد بن عبدالوهاب روشن می‌کند که فعالیت های معارضان
 او در سرزمین نجد گسترده و همه جانبه بوده است، و در مقدمه همه این فعالیت ها، کتاب ها
 و نوشته هایی بوده که بر ضد او به رشته تحریر در آمده است، و کسی که در این رساله ها
 تأمل کند پی به کثرت این نوشته ها خواهد برد... از این رو، به بخشی از این موضع گیری ها

اشاره می شود:

1. محمد بن عبدالله بن فیروز از علمای نجد است که در احساء سال 1142 ه. ق متولد شد ولی در نجد سکنی گزیده. او دارای اساتید و شاگردان زیادی بوده و در فنون بسیاری از علوم مهارت داشته و در سال 1216 ه. ق در بصره وفات یافته است.^[64]

عبدالعزیز محمد بن علی عبداللطیف در کتاب "دعای المناوئین" درباره او می نویسد:
و لكن هذا الخصم - محمد بن فیروز - قد بلغت محاربتة و مناهضته لهذه الدعوة حدّاً لا یوصف، لذا مدحه احد خصوم هذه الدعوة و هو الحداد.^[65]

و لكن این دشمن - محمد بن فیروز - دشمنی و قیام او بر ضدّ این دعوت به حدّی رسیده که قابل توصیف نیست، و لذا یکی از دشمنان این دعوت یعنی حداد او را مدح کرده است.
او همچنین درباره محمد بن عبدالله بن فیروز می گوید:

و ناهض محمد بن فیروز (ت 1216 ه. ق) دعوة الشيخ الامام اشنع مناهضة و اشدّها، و کاد لها بمختلف انواع الكيد و المكر، و من جملة کیده انه الّف کتاباً فی الردّ علی هذه الدعوة بعنوان (الرسالة المرضیة فی الردّ علی الوهابیة).^[66]

محمد بن فیروز بر ردّ دعوت شیخ امام شنیع ترین و شدیدترین قیام و نهضت را داشته و از هر طریقی در این راه کوشش نموده است که از جمله آنها اینکه کتابی را در ردّ این دعوت با عنوان "رساله مرضیه در رد و هابیت" تألیف کرده است.

2. علوی بن احمد بن حسن حداد

او از علمای "حضر موت" بوده که در سال 1232 ه. ق متولد شده است، و دارای تألیفات می باشد. او در تعریفی که از محمد بن عبدالله بن فیروز حنبلی دارد، می گوید:
ولله درّ الشيخ محمد بن عبدالله فیروز الحنبلی، لمّا قام مجتهداً ابتغاء مرضاة الله فی اطفاء بدعة هذا الخبیث، کلّمّا رأى وجهاً لبعض اهل المذاهب الاربعة تبع ذلك الوجه اذا کان مخالفاً لما یعلمه او یقوله ابن عبدالوهاب البدعی.^[67]

خداوند شیخ محمد بن عبدالله بن فیروز حنبلی را جزای خیر دهد که چگونه در خاموش کردن بدعت این خبیث به جهت خشنودی خداوند قیام نموده و کوشید. و هر زمان که شخصیتی از اهل مذاهب اربعه را می دید در صورتی که مخالف با آراء محمد بن عبدالوهاب بدعت گزار بود او را دنبال می نمود.

او نیز درباره محمد بن عبدالوهاب می نویسد:

اذا اراد الرجل ان یدخل فی دینه یقول له: اشهد علی نفسک انک کافر، و اشهد علی والدیک انهما ماتا کافرین، و اشهد علی العالم الفلانی و الفلانی انهم کفار، فان شهد بذلك قبله و الاّ قتله.^[68]

هرگاه کسی می خواست تا وارد دین او شود به او می گفت: بر خود گواهی ده که تو کافر بوده ای و نیز بر پدر و مادرت گواهی ده که آن دو کافر از دنیا رفته اند و بر فلان عالم و فلان عالم گواهی ده که کافرند. او اگر این گواهی ها را می داد او را قبول می کرد وگرنه او را به قتل می رسانید.

او در انتقاد از این عملکرد محمد بن عبدالوهاب می گوید:

ایها النجدی! کیف لاترضی بالأحیاء ان تجعلهم مشرکین حتی تعدیت ایها النجدی علی اموات المسلمین من سنین عدیده تقول ضالین مضلّین، حتی عینت اناساً من اکابر العلماء المحققین و ائمة مقتدی بهم الصالحین...^[69]

ای نجدی! چگونه به زنده ها رضایت ندادی در اینکه آنان را مشرک دانستی تا اینکه بر اموات

مسلمین سالیان متمادی گذشته نیز تجاوز کرده و می گوئی که گمراه و گمراه کننده اند، تا به حدی که بسیاری از بزرگان علمای محققین و امامانی که مقتدای مردم و صالح بوده اند را نشانه رفته ای...

او نیز در ردّ وهابیان در انطباق آیات مشرکان بر مسلمانان می گوید:
و اما ما استدلال به من الآيات الكريمة على تكفير المسلمين كقوله تعالى: "قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ * سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَمْ لَا تَذَكَّرُونَ" [70] و مابعدھا من الآيات، هي انما نزلت في حق الكفار المنكرين للقرآن و الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم)، فأى مناسبة بين المسلم و الكافر. [71]

و اما آنچه از آیات کریمه به آنها بر تکفیر مسلمانان استدلال شده همانند قول خداوند متعال: (بگو برای کیست زمین و آنچه در آن است اگر می دانید. زود است که بگویند: خدا. بگو: آیا متذکر نمی شوید) و ما بعد آن از آیات. این آیات در حق کفار منکر قرآن و رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) نازل شده است، پس چه مناسبتی بین مسلمان و کافر.

او در ردّ اتهام وهابیان به مسلمانان می گوید:
هؤلاء مهما عظموا الأنبياء و الأولياء، فإنهم لا يعتقدون فيهم ما يعتقدون في جناب الحق تبارك و تعالى من الخلق الحقيقي التام، و انما يعتقدون الوجاهة لهم عندالله في امر جزئى، و ينسبونه لهم مجازاً، و يعتقدون انّ الأصل و الفعل لله سبحانه. [72]
مسلمانان هر چه که پیامبران و اولیا را تعظیم کنند ولی درباره آنان آنچه را درباره جناب حق و تبارک و تعالی معتقدند از خلق حقیقی تام، معتقد نمی باشند بلکه معتقد به وجاهت داشتن اینان نزد خداوند در امر جزئی هستند و آن را به اولیا از باب مجاز نسبت می دهند و معتقدند که اصل و فعل برای خدای سبحان است.

او نیز می گوید:
و اما النصّ النجدى بمنع النذر مطلقاً للأكابر، فمن افترائه على كتب الشريعة و جهله المركب. [73]

اما نص نجدى [محمد بن عبدالوهاب] به منع نذر به طور مطلق برای بزرگان، این از اتهامات او بر کتاب های شریعت و جهل مرکب او به حساب می آید.
او دو کتاب در ردّ محمد بن عبدالوهاب و دعوت او تألیف کرده است، که اولین کتاب او با عنوان "السيف الباتر لعنق المنكر على الأكابر" است [74]، و بعد از آن کتاب دیگری را با عنوان "مصباح الأنام و جلاء الظلام فى ردّ شبه البدعى النجدى التى اضلّ بها العوام"، تألیف کرده است. این کتاب در هفده فصل تدوین شده و در هر فصلی ردّی بر دعوت محمد بن عبدالوهاب و تقریر مباحث مخالف با اوست، او در آن کتاب درصدد تقریر جواز استغاثه به ارواح اولیا و بنای بر قبور اولیا و مزارات صالحان برآمده است.
او درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

يضمّر دعوى النبوة و تظهر عليه قرائنها بلسان الحال، لا بلسان المقال، لئلا تنفر عنه الناس. و يشهد بذلك ما ذكره العلماء من انّ [ابن] عبدالوهاب كان فى اول امره مولعاً بمطالعة اخبار من ادعى النبوة كاذباً كمسيلمة الكذاب و سجاح و الأسود العنسى و طليحة الأسدى و اضرابهم. [75]

او در درون خود ادعای نبوت داشت و به زبان حال قرائن آن ظاهر می گشت نه به زبان گفتار، تا اینکه مردم از او بیزار نشوند. شاهد آن چیزی است که علما ذکر کرده اند به اینکه محمد بن عبدالوهاب در اوائل امرش شوق بسیاری به مطالعه اخبار مدعیان دروغین نبوت از قبیل مسیلمه کذاب و سجاح و اسود عنسی و طلیحه اسدی و امثال آنها داشت.

او نیز درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

كان ينتقص النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) كثيراً بعبارات مختلفة، منها قوله: أنه طارش، بمعنى أن غاية أمره أنه كالطارش الذي يرسل إلى أناس في أمر فيبلغهم ثم ينصرف. و كان بعضهم يقول: عصا خير من محمد (صلى الله عليه وآله وسلم)، لأنها ينتفع بها بقتل الحية و نحوها، و محمد قد مات و لم يبق فيه نفع أصلاً، و إنما هو الطارش و مضى. و بهذا يكفر عند المذاهب الأربعة، و من ذلك أنه كان يكره الصلاة على النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و يتأذ من سماعها و ينهى عن الجهر بها على المنابر و يؤذى من يفعله، و منع من الإتيان بها على المنابر ليلة الجمعة، و لذلك احرق (دلائل الخيرات) و غيره من كتب الصلاة على النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و تستر بدعوى أن ذلك بدعة.^[76]

او در بسیاری از اوقات با عبارات گوناگون به پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) نقص وارد می کرد، از آن جمله گفته اوست که محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) طارش است، یعنی عاقبت کار او همانند شخص پیام رسان است که به جهت کاری به سوی مردم فرستاده می شود و امرش را ابلاغ می نماید و سپس منصرف می شود. و بعضی از آنها می گفتند: عصای من از محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) بهتر است زیرا به وسیله آن در کشتن مار و امثال آن بهره می برم، ولی محمد به طور حتم مرده و هرگز از او کسی بهره مند نمی شود، و همانا او همانند پیام رسانی است که آمده و رفته است. و بدین جهت است که نزد عموم مذاهب اربعه تکفیر شده است. و از جمله اینکه او درود فرستادن بر پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) را کراهت داشت و از شنیدن آن اذیت می شد و از جهر به صلوات بر منبرها نهی می کرد و کسی که این کار را انجام می داد او را اذیت می نمود، و از فرستادن صلوات در شب های جمعه بالای منبر منع می کرد و بدین جهت کتاب (دلائل الخيرات) و دیگر کتاب ها از کتاب صلوات بر پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) را سوزاند، این کار را با بهانه اینکه بدعت است انجام می داد. او همچنین درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

و كان يقول: إن الرابطة في بيت الخاطئة اقل اثماً ممن ينجحى و يذکر بالصلاة على النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) على المنابر.^[77]

او می گفت: تار زدن در خانه زن بدکاره گناهش کمتر است از کسی که نجوا کرده و ذکر صلوات بر پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) را بر بالای منابر می کند. او نیز می گوید:

و من اعظم بدع النجدي عقده الدروس في التجسيم للباري، تعالى الله عن قول الجاحدين و الكافرين علواً كبيراً.^[78]

و از بزرگ ترین بدعت های نجدی [محمد بن عبدالوهاب] تدوین درس هایی درباره تجسیم خداوند بود، خدایی که از گفتار منکران و کافران برتری زیادی دارد. او همچنین می گوید: "و مع ذلك اظهر التجسيم و الحركة و الانتقال"^[79]؛ "در عین حال او اظهار تجسیم خدا و حرکت و انتقال او را نمود".

3. عبدالعزيز بن عبدالرحمن بن عدوان

او در قریه "اثیثیه" در "وشم" متولد شد و علوم بسیاری را فراگرفت، و دارای دیوان شعر و برخی از رساله هاست. وی معاصر محمد بن عبدالوهاب بود. او در سال 1179ه. ق بعد از رجوعش از مدینه کنار وادی "عظیم" وفات یافت.^[80]

عبدالعزيز محمد بن علی العبد اللطيف می گوید:

و قد جاهر عبدالعزيز بن عبدالرحمن بن عدوان (ت 1179ه. ق) بالعداوة للشيخ، فالف رسالة في نحو ثمانية كراسات من القطع الصغير ردّ بها الشيخ محمد بن عبدالوهاب.^[81]

عبدالعزيز بن عبدالرحمن بن عدوان یا شیخ به طور علنی و آشکار به دشمنی پرداخت. او رساله ای را در هشت قسمت کوچک در ردّ شیخ محمد بن عبدالوهاب تألیف نمود.

4. مرید بن احمد الوهیبی تمیمی

وی که معاصر ابن عبدالوهاب بود، در شهر "حریملاء" متولد شد و به جهت فراگیری دانش به "دمشق" رفت و قاضی آن دیار شد، و در سال 1171ه. ق در شهر "رغبة" به قتل رسید.^[82] عبدالعزیز محمد بن علی العبد اللطیف که از مدافعان سرسخت محمد بن عبدالوهاب است درباره او می گوید:

و كان مرید بن احمد الوهیبی التمیمی من اهل حریملاء من اعداء الدعوة و بلغ من عداوته و تضلیله ان ذهب إلى صنعاء فی اليمن، فشوة دعوة الشيخ محمد بن عبدالوهاب، مما جعل الصنعائی - علی رأی البسام - ینقض مدحه بقصيدة اخرى علی وزنها.^[83]

مرید بن احمد وهیبی تمیمی از اهالی حریملاء از دشمنان دعوت [محمد بن عبدالوهاب] بود، و دشمنی و عداوت او به حدی رسید که سفری به صنعای یمن نمود و در آن دیار به مقابله با دعوت او پرداخت تا به حدی که بنا بر رأی بسام باعث شد تا صنعائی قصیده ای را که در مدح محمد بن عبدالوهاب سروده بوده به قصیده ای هم وزن آن در ردّ او مبدل کند.

این قصیده را نوه اش یوسف بن ابراهیم الامیر با عنوان "محو الحوبة فی شرح ابیات التوبة" شرح کرده است.^[84]

5. سیف بن احمد عتیقی

او معاصر محمد بن عبدالوهاب و متوفای سال 1189ه. ق است عبدالعزیز محمد بن علی درباره او می گوید:

و من المناوئین لهذه الدعوة سیف بن احمد العتیقی (ت 1189ه. ق) و يتجلّى عداته بانّه جمع الردود التي ردّ علی الشيخ محمد بن عبدالوهاب، فكانت سفراً ضخماً.^[85]

و از جمله دشمنان این دعوت [دعوت محمد بن عبدالوهاب] سیف بن احمد عتیقی است، و دشمنی او در این تجلّی پیدا کرده که تمام ردیه های بر شیخ محمد بن عبدالوهاب را در یک کتاب جمع نمود که کتاب بزرگی شد.

6. احمد بن زینی دحلان (ت 1304ه. ق)

او در سال 1232ه. ق در مکه متولد شد و در آن دیار متولی امر افتاء و تدریس گشت. او که مفتی شافعی ها در مکه بوده کتاب هایی را در ردّ وهابیان و علی الخصوص محمد بن عبدالوهاب تألیف کرده که از جمله آنها کتاب "الدرر السنیة فی الردّ علی الوهابیة" است. این کتاب چندین بار طبع شد و در ضمن کتاب او "خلاصة الكلام فی امراء البلد الحرام" و نیز کتاب دیگر او "الفتوحات الاسلامیة" موجود می باشد.

محمد منظور نعمانی درباره فعالیت های ضد وهابی او می نویسد:

صارت ارض الحجاز مرکز دعاية ضدّ الشيخ محمد بن عبدالوهاب و جماعته بعد ما اقصد الوهابیین قوات محمد علی باشا حاکم مصر آنذاک علی ايعاز من الحكومة العثمانیة...^[86]

سرزمین حجاز مرکز دعوت بر ضد شیخ محمد بن عبدالوهاب و جماعت او شد بعد از آنکه قوای محمد علی پاشا حاکم مصر در آن زمان با دستور دولت عثمانی وهابیان را بیرون راندند.

زینی دحلان درباره وهابیان می گوید:

فلايعتقدون موحداً الاّ من تبعهم فيما يقولون، فصار الموحدون علی زعمهم اقل من كل قليل. و قال له اخوه سليمان يوماً: كم ارکان الاسلام یا محمد بن عبدالوهاب؟ فقال: خمسة، فقال: انت جعلتها ستة، السادس من لم يتبعك فليس بمسلم، هذا عندك ركن سادس للاسلام.^[87]

آنان کسی را موحدی نمی دانند جز آنکه آنان را در آنچه می گویند پیروی کند، و لذا موحدان به

گمان آنان از هر چیزی کمترند. برادر او سلیمان روزی به او گفت: (ای محمد بن عبدالوهاب!) ارکان اسلام چند تاست؟ گفت: پنج تا. او گفت: تو آنها را شش تا قرار داده ای و ششمین آن را این می دانی که اگر کسی تو را پیروی نکرد مسلمان نیست و این نزد تو رکن ششم برای اسلام است.

او که معاصر ظهور وهابیان و در مکه مفتی شافعی ها بوده، می گوید:
و كانوا یصرحون بتکفیر الأمة منذ ستمائة سنة، و اول من صرح بذلك محمد بن عبدالوهاب، فتبعوه فی ذلك. و اذا دخل انسان فی دینه و كان قد حجّ حجة الاسلام قبل ذلك یقولون له: حجّ ثانياً؛ فانّ حجتک الأولى فعلتها و انت مشرک فلا تسقط عنک الحجّ.^[88]

آنان تصریح به تکفیر امت از ششصد سال پیش می کنند، و اول کسی که تصریح به این مطلب نمود محمد بن عبدالوهاب است، و دیگران از او در این امر متابعت کردند. و اگر کسی به دین او وارد می شد در حالی که قبل از آن حج به جای آورده بود به او می گفتند: دوباره حج به جای آور؛ چرا که حج اولی که به جای آورده ای در حال شرک بوده و از تو ساقط نمی گردد. او نیز می گوید:

و كان یقول لهم: انّی ادعوکم إلى الدین، و جمیع ما هو تحت السبع الطباق مشرک علی الإطلاق، و من قتل مشرکاً فله الجنة، و صارت نفوسهم بهذا القول مطمئنة.^[89]
محمد بن عبدالوهاب به آنان می گفت: من شما را به دین دعوت می کنم، می گویم: و تمام افرادی که زیر هفت طبقه آسمان هستند به طور مطلق مشرک اند، و هر کس مشرکی را به قتل برساند بهشت بر او واجب می شود. و نفوس آنان به این گفتار مطمئن بود. او در ردّ وهابیان می گوید:

و عمدوا إلى آیات كثيرة من آیات القرآن التي نزلت فی المشرکین، فحملوها علی المؤمنین.^[90]
آنان متعرض آیات بسیاری از آیات قرآن شده اند که درباره مشرکان نازل شده و آنها را بر مؤمنان حمل نموده اند. و نیز می گوید:

و تمسک فی تکفیر المسلمین بآیات نزلت فی المشرکین، فحملها علی الموحدين.^[91]
او در تکفیر مسلمانان به آیاتی تمسک کرد که درباره مشرکان نازل شده و آنان را بر موحدان حمل نمود.

زینی دحلان که معاصر محمد بن عبدالوهاب بوده درباره او و پیروانش می گوید:
و یمنعون من الصلاة علی النبی (صلی الله علیه وآله وسلّم) علی المنابر بعد الأذان حتی انّ رجلاً صالحاً كان اعمی و كان مؤذناً و صلّی علی النبی (صلی الله علیه وآله وسلّم) بعد الأذان بعد ان كان المنع منهم، فاتوا به إلى محمد بن عبدالوهاب فأمر به ان یقتل فقتل. و لو تتبعت لک ماكانوا یفعلونه من امثال ذلك لملاّت الدفاتر و الأوراق، و فی هذا القدر الکفاية.^[92]

آنان مردم را از درود فرستادن بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلّم) بر بالای منابر بعد از اذان منع می نمودند، تا به حدی که مردی صالح که کور و مؤذن بود بعد از منع مردم از آن بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلّم) بعد از اذان درود فرستاده بود، او را نزد محمد بن عبدالوهاب آوردند و دستور داد تا او را به قتل برسانند. اگر من برای تو کارهایی را که از این قبیل انجام داده اند بازگو کنم دفترها و ورق ها از آنها پر خواهد شد، ولی همین مقدار برای تو کفایت می کند. او همچنین می گوید:

و كان کثیر من مشایخ ابن عبدالوهاب بالمدينة یقولون: سیضّل هذا او یضلّ الله به من ابعده و اشقاه، و كان الأمر كذلك. و زعم محمد بن عبدالوهاب ان مراده بهذا المذهب الذی ابتدعه

اخلاص التوحید و التبری من الشریک، و انّ الناس كانوا على الشریک منذ ستمائة سنة، و انّه جدّد للناس دینهم، و حمل الآيات القرآنية التي نزلت فی المشرکین على اهل التوحید... [93]

بسیاری از اساتید محمد بن عبدالوهاب در مدینه می گفتند: زود است که این مرد گمراه شود و خداوند به واسطه او کسانی را که از خودش دور کرده و شقی نموده گمراه سازد، و پیش بینی آنها به وقوع پیوست. محمد بن عبدالوهاب گمان کرده بود که مقصودش از این مذهبی که اختراع کرده توحید خالص و بیزاری و دوری از شرک است و اینکه مردم از ششصد سال پیش مشرک بوده اند و او بوده که دینشان را تجدید کرده است. او کسی بود که آیات قرآن که درباره مشرکان نازل شده بود همگی را بر اهل توحید حمل نمود...

7. محمد توفیق سوقیه

او نیز که از اهالی شام است کتابی را با نام "تبيين الحق و الصواب بالرد على اتباع ابن عبدالوهاب" تألیف کرده و در دمشق به چاپ رسیده است. او درباره وهابیان می گوید:

و ممّا تمذهبت به الوهابية فی العقيدة اثبات الید و الوجه و الجهة للباری و جعله جسماً یصعد و ینزل. [94]

از جمله عقایدی که جزء مذهب وهابیان به حساب می آید اثبات دست و صورت و جهت برای خداوند و جسمانیت اوست که بالا رفته و پایین می آید.

8. شیخ محمد بن عبدالله نجدی

مفتی حنابله در مکه در سال 1295 ه. ق، شیخ محمد عبدالله نجدی حنبلی در کتاب "السحب الوابله على ضرائع الحنابلة" درباره پدر محمد بن عبدالوهاب می نویسد:

و هو والد محمد، صاحب الدعوة التي انتشر شررها فی الآفاق، و لكن بينهما تباین، مع انّ محمداً لم يتظاهر بالدعوة الا بعد موت والده، و اخبرني بعض من لقيته، عن بعض اهل العلم، عن عاصر الشيخ عبدالوهاب هذا انه كان غضبان على ولده محمد؛ لكونه لم يرض ان يشتغل بالفقه كاسلافه و اهل جهته، و يتفرس فيه ان يحدث منه امر، فكان يقول للناس: يا ما ترون من محمد من الشر. فقدّر الله ان صار ما صار. و كذلك ابنه سليمان اخو الشيخ محمد كان منافياً له فی دعوته و ردّ عليه ردّاً جيداً بالآيات و الآثار، لكون المردود عليه لا يقبل سواهما و لا يلتفت إلى كلام عالم متقدماً او متأخراً كائناً من كان، غيرالشيخ تقى الدين بن تيمية و تلميذه ابن القيم؛ فانه يرى كلامهما نصّاً لا يقبل التأويل، و يصول به على الناس و ان كان كلامهما على غير مايفهم. و سمى الشيخ سليمان رده على اخيه (فصل الخطاب فی الردّ على محمد بن عبدالوهاب) و سلّمه الله من شرّه و مكره مع تلك الصولة الهائلة التي أربعت الأبعاد، فانه كان اذا باينه احد و ردّ عليه و لم يقدر على قتله مجاهرة يرسل اليه من يغتاله فی فراشه او فی السوق ليلا، لقوله بتكفير من خالفة و استحلاله قتله. و قيل: انّ مجنوناً كان فی بلدة و من عادته ان يضرب من واجهه ولو بالسلاح، فأمر محمد ان يعطى سيفاً و يدخل على اخيه الشيخ سليمان و هو فی المسجد وحده، فادخل عليه، فلما رآه الشيخ سليمان خاف منه فرمى المجنون السيف من يده و صار يقول: يا سليمان! لاتخف انّك من الأمنين، و يكرّرها مراراً، و لاشك انّ هذه من الكرامات. [95]

او پدر محمد صاحب دعوتی است که شعله های شرارت آن تمام عالم را فراگرفت، ولی بین پدر و پسر ضدیت بود، با اینکه محمد بعد از مرگ پدرش تظاهر به دعوت خود نمود. برخی از عالمان معاصر وی که او را دیده اند، به من گفته اند شیخ عبدالوهاب پدر محمد بوده و بر فرزندش محمد غضبناک بود؛ زیرا راضی نبود که او همانند پیشینیان و اقوامش مشغول به درس فقه شود، و به زیرکی در مورد وی فهمیده بود که بدعت و انحرافی از او سر زند، و لذا به مردم می گفت: زود

است که شری از او مشاهده کنید، و خداوند آنچه را که باید بشود مقدر ساخت. و نیز فرزندش سلیمان برادر شیخ محمد با دعوتش مخالف بود و ردیه خوبی را که از آیات و روایات استفاده کرده بود بر او نوشت؛ زیرا او تنها آیات و روایات را قبول می کرد و به کلام متقدمین یا متأخرین هر که باشد التفات نمی کرد، و تنها برای کلام تقی الدین بن تیمیه و شاگردش ابن قیم ارزش قائل بود؛ زیرا کلام آن دو را نص می دانست که هرگز تأویل نمی پذیرد، و با کلام آن دو بر مردم حمله می کرد، گرچه کلام آن دو برخلاف آن چیزی باشد که فهمیده می شود. شیخ سلیمان ردیه اش که بر ضد برادرش نوشته بود را به نام (فصل الخطاب فی الرد علی محمد بن عبدالوهاب) نهاد، و خداوند او را از شر و حيله برادرش با آن هیبت ترسناکی که داشت و حتی افراد اجنبی را هم ترسانده بود، سالم نگاه داشت. او کسی بود که هرگاه شخصی با او به مخالفت می پرداخت یا بر او ردیه ای می نوشت و قدرت نداشت که به طور علنی او را به قتل برساند، کسی را می فرستاد تا در رختخوابش او را به قتل رساند یا شبانه او را در بازار ترور کند؛ زیرا که او مخالفانش را تکفیر کرده و کشتن آنان را حلال می دانست. و گفته شده که دیوانه ای در شهری بود و از عادت او این بود که با هرکه روبرو می شد به صورتش می کوبید گرچه با اسلحه باشد. محمد روزی به دست او شمشیری داده و دستور داد تا بر برادرش سلیمان که در مسجد تنها بود وارد شود. او را داخل مسجد کرد، و چون شیخ سلیمان آن مرد دیوانه را دید از او ترسید و در آن هنگام او شمشیر را از دستش انداخت و شروع به سخن کرد که ای سلیمان! نترس، تو در امانی، و این کلام را تکرار می نمود. و شکی نیست که این کار از کرامات شیخ سلیمان به حساب می آید.

9. ابوحامد بن مرزوق

او درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

... و قد رد بعض الأئمة الأربعة عليه و على مقلديه بتأليف كثيرة جيدة. و ممن رد عليه من الحنابلة: اخوه سليمان بن عبدالوهاب. و من حنابلة الشام: آل الشطبي و الشيخ عبدالقدومي النابلسي في رحلته، و كلها مطبوعة في ناحيتين: زيارة النبي (صلى الله عليه وآله وسلم) و التوسل به و بال صالحين من أمته، و قالوا: أنه مع مقلديه من الخوارج. و ممن نص على هذا: العلامة المحقق السيد محمد امين بن عابدين في حاشيته: (رد المحتار في الدر المختار) في باب البغاة، و الشيخ الصاوي المصري في حاشيته على الجلالين؛ لتكفيره اهل لا اله الا الله، محمد رسول الله، برأيه. و لاشك ان التكفير سمة الخوارج و كل المبتدعة الذين يكفرون مخالفين رأيهم من اهل القبلة... [96]

... برخی از پیروان امامان چهارگانه بر او و مقلدانش با تألیفات زیاد و کامل رد نوشته اند که از جمله آنها از حنابله: برادرش سلیمان بن عبدالوهاب، و از حنابله شام: آل شطبی و شیخ عبدالقدومی نابلسی در رحله اش می باشد، و تمام آنها در دو جنبه به طبع رسیده است؛ یکی زیارت پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) و دیگری توسل به او و صالحان از امتش. آنان گفته اند: محمد بن عبدالوهاب با مقلدانش از خوارج اند. و نیز از جمله کسانی که بر این مطلب - که وهابیان از خوارج اند - تصریح کرده علامه محقق سید محمد امین بن عابدين در حاشیه (رد المحتار في الدر المختار) در باب بغات، و نیز شیخ صاوی مصری در حاشیه اش بر (جلالین) است؛ زیرا محمد بن عبدالوهاب اهل (لا اله الا الله و محمد رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم)) را به رأیش تکفیر کرده است، و شکی نیست که تکفیر دیگران کار خوارج و هر بدعت گذاری است که مخالفان رأی خود از اهل قبله را تکفیر می کنند...

10. شیخ محمد بن سلیمان کردی، از اساتید محمد بن عبدالوهاب

مفتی مکه سید احمد بن زینی دحلان از او نقل کرده که در رد محمد بن عبدالوهاب خطاب به او

می گوید:

یابن عبدالوهاب! سلام علی من اتبع الهدی، فانّی انصحک لله ان تکفّر لسانک عن المسلمین... و لاسبیل لک الی تکفیر السواد الأعظم من المسلمین و انت شاذّ عن السواد الأعظم، فنسبة الکفر الی من شدّ عن السواد الأعظم اقرب؛ لانه اتبع غیر سبیل المؤمنین. قال الله تعالی: (وَ مَنْ يَشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا)، و انّما يأکل الذنب من الغنم القاضية.^[97]

ای فرزند عبدالوهاب! درود بر هرکسی که از هدایت پیروی کرده است. من به خاطر خدا تو را نصیحت می کنم که زبانت را از مسلمانان بازداری... و تو نمی توانی و حق نداری عموم مسلمین را تکفیر کنی؛ زیرا تو یک فرد از این امتی و نسبت کفر به کسی که از عموم مسلمانان خارج شده به واقع نزدیک تر است؛ زیرا که او از غیر راه مومنین پیروی کرده است. خداوند متعال می فرماید: (کسی که بعد از آشکار شدن حق از پیامبر مخالفت کند و از راهی جز راه مؤمنان پیروی نماید ما او را به همان راهی که می رود می بریم و او را به دوزخ داخل می کنیم و سرانجام بدی است). و همانا گرگ گوسفند وامانده را می خورد (و تو وامانده از امتی).

11. محمد فقیه بن عبدالجبار جاوی

او درباره محمد بن عبدالوهاب می گوید:

... و کان فی اوّل امره مولعاً بمطالعة اخبار من ادعی النبوة کاذباً کمسیلمة الکذاب و سجاج و الأسود العنسی و طلیحة الأسدی و اضرابهم، فکان یضمر فی نفسه دعوی النبوة، و لو امکانه اظهار هذه الدعوی لأظهرها. و اذا تبعه احد و کان قد حجّ حجة الاسلام یقول له: حجّ ثانیاً فانّ حجّک الأولى فعلتها و انت مشرک فلا تقبل، ولا تسقط عنک الفرض. و اذا اراد احد ان یدخل فی دینه یقول له بعد الاتیان بالشهادتین: اشهد علی نفسک انّک کافرأ و اشهد علی والدیك انّهما ماتا کافرین، و اشهد علی فلان و فلان - و یسمى له جماعة من اکابر العلماء الماضین - انّهم کانوا کفاراً، فان شهدوا قیلهم و الا امر بقتلهم. و کان یصرّح بتکفیر الأمة من منذ ستمائة سنة. و کان یکفّر کلّ من لا یتبعه و ان کان من اتقى المتقین، فیسمیهم مشرکین و یستحلّ دماءهم و اموالهم، و یتبث الایمان لمن اتبعه و ان کان من افسق الفاسقین، و کان ینتقص النبی (صلی الله علیه وآله وسلّم) کثیراً بعبارات مختلفة و یزعم انّ قصده المحافظة علی التوحید.^[98]

... او در ابتدای عمرش حرص فراوانی به مطالعه اخبار مدعیان دروغین نبوت از قبیل: مسیلمه کذاب، سجاج، اسود عنسی، طلحه اسدی و امثالانها داشت، و لذا در ذهنش ادعای نبوت را می پروراند و اگر می توانست که چنین ادعایی کند آن را اظهار می داشت... و هرگاه کسی پیرو او می شد در حالی که حجّ واجب را انجام داده بود به او می گفت: دوباره حجّ به جای آور؛ چرا که حجّ اول را که انجام دادی در حال شرک بودی و لذا قبول نمی باشد و واجب را از گردنت ساقط نکرده است. و چون کسی می خواست وارد دینش شود بعد از ذکر شهادتین به او می گفت: بر خودت گواهی بده که قبلاً کافر بودی و نیز بر پدر و مادرت گواهی بده که با کفر از دنیا رفته اند. و نیز بر فلان شخص و فلان شخص گواهی بده که کافر بوده اند، و اسم آنان که جماعتی از بزرگان علمای پیشین بود را به زبان جاری می کرد. و اگر او چنین گواهی می داد او را می پذیرفت وگرنه دستور می داد تا او را به قتل برسانند. او تصریح می کرد که امت اسلام ششصد سال کافر بوده است. و نیز هر کسی را که از او پیروی نمی کرد تکفیر می نمود گرچه از بهترین پرهیزکاران به حساب می آمد و آنها را مشرک می نامید و خون ها و اموالشان

را مباح می کرد، و تنها ایمان را برای کسانی ثابت می دانست که

از او پیروی کنند گرچه از بدترین افراد به حساب می آمدند. او

در بسیاری از موارد با عبارات گوناگون به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقص وارد می کرد و گمان می کرد که قصد و هدفش محافظت از توحید است.
12. شیخ عبدالله هروی

شیخ عبدالله هروی معروف به حبشی درباره محمد بن عبدالوهاب می نویسد:
... و قد ظهر بدعوة ممزوجة بأفكار منه زعم أنّها من الكتاب و السنة، و اخذ بدع تقی الدین احمد بن تیمیة فأحیاهما؛ و هی تحریم التوسل بالنبی و تحریم السفر لزيارة قبر الرسول و غیره من الأنبياء و الصالحین بقصد الدعاء هناك رجاء الإجابة من الله، و تكفير من ینادی بهذا اللفظ: یا رسول الله أو یا محمد أو یا علی... [99]

... او با دعوتی ظهور کرد که با افکاری مخلوط بود که گمان می کرد از قرآن و سنت است. او کسی بود که بدعت های تقی الدین احمد بن تیمیة را گرفته و آنها را احیا نمود؛ از قبیل تحریم توسل به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و تحریم سفر به جهت زیارت قبر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و غیر او از انبیاء و صالحان به قصد دعا در آن مکان به امید اجابت از جانب خدا، و تکفیر کسی که این گونه ندا می دهد: ای رسول خدا! ای محمد! ای علی!...

13. شیخ محمد طاهر یوسف تیجانی مالکی اشعری

او درباره معتقدات و هابیان می گوید:

و من معتقداتهم الباطلة المهلكة لهم أنّهم يعتقدون بانّ كلّ من زار قبر سيدنا محمد ليردّ عليه السلام و يتوسل به فإنّهم يحكمون عليه بالكفر و الشرك؛ لاعتقادهم أنّ الزيارة للقبر الشريف و ردّ السلام لساکنه و التوسل به عبادة للقبر، فويل لمن يعتقد ذلك، و لا يوجد احد علی وجه الارض من المسلمین بل و من الكفار جميعاً بان يعتقد مرتبة الألوهية او الربوبية فی مخلوق قطّ ما عدا محمد بن عبدالوهاب الذي اتخذ الهه هواه و اضلّه الله علی علم و ختم علی سمعه و قلبه و جعل علی بصره غشاوة بتغييره و تحريفه للقرآن و الحديث مع تنقيصه الأنبياء و المرسلین و الأولیاء و الصالحین، و تنقيصهم تعمداً كفر باجماع الأمة الأربعة، و لاسیما تنقيص سيدنا محمد، و أنّ محمد بن عبدالوهاب اصله من قبيلة تمیم و هی اكبر قبيلة أدت الرسول...
و أنّ محمد بن عبدالوهاب كان مغضوب الوالد و المشايخ والأهل، و كان يطرد من بلد اذا بدا وعظه و ارشاده و اظهار عقيدته الفاسدة ذليلاً حقيراً مهاناً، الی ان وصل إلى بلد اهلها بادية و رعاة بهائم، و لا يفقهون شيئاً فی الدین، و اثر فيهم بهذه العقيدة و اضلّهم و تعاونوا معه، و بهم قد تمكن من نشر دينه الجديد و كفره علماء مكة و منع من الحج... [100]

از اعتقادات باطل و مهلك و هابیان آن است که آنان معتقدند به اینکه هر کسی که به زیارت قبر سید ما محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) رود تا بر او درود فرستاده و به او توسل جوید، او محکوم به کفر و شرک است؛ به جهت آنکه زیارت قبر شریف حضرت و ردّ سلام بر ساکن آن و توسل به او را عبادت قبر به شمار می آورند. پس وای بر کسی که چنین اعتقادی را دارد، و هرگز کسی از مسلمانان در روی زمین چنین اعتقادی را ندارد، بلکه حتی از کفار کسی این عقیده را ندارد که مرتبه الوهیت یا ربوبیت برای مخلوق است، جز محمد بن عبدالوهاب که خدای خود را هوای نفسش قرار داده و خداوند او را با وجود علم گمراه کرده و بر گوش و قلبش مهر کرده و بر چشمش پرده ای قرار داده است؛ زیرا قرآن و حدیث را تغییر و تحریف داده و به انبیاء مرسلین و اولیا و صالحان نقص وارد کرده است، و می دانیم که نقص وارد کردن به آنها از روی عمد به اجماع امامان چهارگانه کفر است، خصوصاً وارد کردن نقص به آقای ما محمد. و نیز می دانیم که محمد بن عبدالوهاب اصلش از قبيلة تمیم است، بزرگ ترین قبيلة ای است که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را آزار داده است...

آری، محمد بن عبدالوهاب مورد غضب پدر و اساتید و اهل خود بود و هنگامی که موعظه ها و

ارشادات و عقاید فاسدش اظهار می شد او را از شهری به شهر دیگر با ذلت و حقارت و اهانت طرد می نمودند تا آنکه به شهر اهل خود رسید که همگی بادیه نشین و حیوان چران بودند و هیچ چیز از دین نمی دانستند، و لذا عقیده او در آنها تأثیر گذاشته و آنان را گمراه کرد، و همگی او را در آن راه کمک کردند، و لذا با کمک و مساعدت آنها توانست دین جدید خود را منتشر کند. و در آن حال بود که علمای مکه او را تکفیر کرده و از حج منعش نمودند...

14. شیخ عبد بن الحاج وصیف

او که از علمای شافعی مصر است درباره وهابیان می گوید:

اما وقد قام الوهابيون النجديون و اشياعهم الجاهلون في زماننا هذا بنشر الفتنة في دین الاسلام في كل مكان و انكار ما عليه عمل الأئمة الأعلام، فقد وحب علينا بيان اصلهم و السبب الداعي الى ابتداعهم، كما شرعنا بتوفيق الله في تأليف كتاب للرد عليهم سمينا به "ضلالات الوهابيين و جهالة المتوهبين"...

و الوهابيون قوم من اجلاف العرب و حمقاهم، اتباع محمد بن عبدالوهاب النجدي المشرقي المبتدع الضالّ المضلّ، اتبعه حينما نشر مبادء السخيفة فيهم تبعية عمياء، و ليس عندهم يومئذ من قوة التكفير الصحيح و لامن المرونة السياسية... نشأ بين ابوين صالحين، بل كان والده الشيخ عبدالوهاب مع صلاحه من خيرة العلماء الأجلّاء المحبين للعلم و نشره... و من اجل هذا انفذ ولده محمد المذكور الى مدينة الرسول ليأخذ العلم عن شيوخها، فمكث فيها ذلك الولد النحس مدة غضب الله عليه فيها و نفت المدينة خيبتها، فتلقى الى مكة المكرمة يتلقى دروس العلم عن شيوخها و لازم من افاضلهم الشيخ محمد بن سليمان الكردى و الشيخ محمد حياة السندی الحنفى، الا ان شيوخه في كل زمان و مكان كانت تلهج بذمه و السخط عليه و التحذير منه؛ لما عرفوا فيه من الحاد و مروق بينين واضحين... [101]

آگاه باشید که وهابیان نجدی و پیروان جاهل آنها در این زمان به گسترش فتنه در دین اسلام در هر مکان قیام کرده و آنچه را که ائمه اعلام بر آن اجماع کرده انکار می کنند. و لذا بر ما واجب است که اصل آنها را بیان کرده و انگیزه بدعت گذاری آنها را برای مردم بازگو کنیم، همان گونه که به توفیق خدا شروع به تألیف کتابی در رد آنها کرده و نام آن را "ضلالات الوهابیین و جهالة المتوهبين" نامیدیم...

وهابیان گروهی از عرب های بی فرهنگ و احمق اند که از محمد بن عبدالوهاب، نجدی مشرقی، بدعت گذار، گمراه و گمراه کننده پیروی می کنند، و هنگامی که اصول نادرست خود را در میان آنان منتشر کرد مردم از او کورکورانه تبعیت نمودند، و آنان در آن روز قدرت تفکر صحیح و درک سیاسی قوی نداشتند... محمد بن عبدالوهاب از پدر و مادر صالح به دنیا آمد، بلکه پدرش شیخ عبدالوهاب با صالح بودنش از علمای اخیار و جلیل القدر و دوستدار علم و نشر آن بود... و لذا فرزندش محمد را به مدینه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرستاد تا کسب علم از اساتید آن دیار نماید. آن فرزند نحس در آن دیار مدتی درنگ کرد، ولی خداوند بر او در آن شهر غضب نمود و مدینه خود را از لوث وجود خبیث او پاک کرد، و لذا به سوی مکه مکرمه رفت و دروس علم را از اساتید آن دیار فراگرفت و با بزرگان آن شهر امثال شیخ محمد بن سلیمان کردی و شیخ محمد حیات سندی حنفی ملازم شد، ولی اساتید او در هر زمان و مکان صریحاً او را مذمت و سرزنش کرده و از او به غضب می آمدند و مردم را از او برحذر می داشتند؛ زیرا در وجود او آثار الحاد و خروج از دین به طور آشکار و واضح می یافتند...

15. جمیل صدقی زهاوی، حنفی

او می گوید:

الوهابية فرقة منسوبة إلى محمد بن عبدالوهاب. و ابتداء ظهور محمد هذا كان سنة 1143هـ. ق،

و آنما اشتهر امره بعد الخمسين، فظاهر عقيدته الزائفة فى نجد، و ساعده على اظهارها محمد بن سعود امير الدرعية بلاد مسيلمة الكذاب، مجبراً اهلها على متابعة ابن عبدالوهاب هذا، فتابوه. و مازال ينخدع له فى هذا الأمر حتى بعد حى من احياء العرب حتى عمّت فتنته، و كبرت شهرته... [102]

وهابيت فرقه اى است منسوب به محمد بن عبدالوهاب كه ابتدا ظهور او در سال 1143هـ. ق است، و امرش بعد از سال پنجاه مشهور گشت. او عقیده باطل خود را در "نجد" ظاهر نمود و محمد بن سعود امير "درعیه" در شهرهای "مسيلمه کذاب" او را در آن عقاید مساعدت کرد و اهالی آن شهرها را بر پیروی ابن عبدالوهاب مجبور نمود و مردم نیز از او پیروی کردند، و همین طور قبيله های عرب يکى پس از ديگرى گول او را خوردند تا آنکه فتنه او فراگیر شده و شهرتش همه جا را گرفت...

او همچنین می گوید:

... و ممن اخذ عنه فى المدينة: الشيخ محمد بن سليمان الكردى و الشيخ محمد حياة السندى، و كان الشیخان المذكوران و غیرهما من المشایخ الذين اخذ عنهم يتفرسون فيه الغواية و الإلحاد و يقولون: سيضلّ الله تعالى هذا و يظلّ به من اشقاه من عباده. فكان الامر كذلك، و كانابوه عبدالوهاب - و هو من العلماء الصالحين - يتفرسفيه الإلحاد و يحذر الناس منه، و كذلك اخوه الشيخ سليمان... [103]

... از جمله کسانی که محمد بن عبدالوهاب در مدینه از او علم فرا گرفته شیخ محمد بن سلیمان کردی و شیخ محمد حیات سندی است. این دو استاد و دیگر کسانی که او از آنان علم فرا گرفت همگی در او گمراهی و الحاد را به زیرکی فهمیدند و می گفتند: زود است که خداوند متعال او را گمراه کرده و افراد شقی از بندگانش را به سبب او گمراه سازد. و همین طور نیز اتفاق افتاد. و نیز پدرش عبدالوهاب که از علمای صالح بود و برادرش شیخ سلیمان به زیرکی در او الحاد را یافته بودند و لذا مردم را از او برحذر می داشتند...

باز می گوید:

قاتل الله الوهابية، انّها تتحرّى فى كلّ امر تكفير المسلمين ممّا يثبت انّ همّها الأكبر هو تكفيرهم لاغير، فتراها تكفر من يتوسّل الى الله تعالى بنبيه و يستعين باستشفاعه الى الله تعالى على قضاء حوائجه، و هى لاتخجل اذ تستعين بدولة الكفر على قضاء حاجتها التى هى قهر المسلمين و حربهم و شق عصاهم. [104]

خداوند وهابیت را بکشد که در هرکاری شروع به تکفیر مسلمانان می کنند، گویا بزرگ ترین همّتشان تکفیر مسلمانان است. و لذا آنان را می بینی که افرادی را که به پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) توسل کرده و از شفاعت او در حاجاتشان نزد خداوند کمک می گیرند را تکفیر می نماید. آنان خجالت نمی کشند که چگونه از دولت کفر در بر آورده شدن حاجاتشان کمک می خواهند، دولتی که با مسلمانان دشمن بوده و با آنان در جنگ است و درصدد پراکنده کردن آنان می باشد.

- [1] . . [2]. [3].341 . [4].51 1 . [5].78 . [6].105 . [7].8 1 . 36
 1 [8].9 1 . [9].15 1 . [10].1986 227 2 . [11]. 1415 15 14 . [12].75 74 .
 93 [13]. [14].103 . [15].302 1 41 40 1 [16].281 . [17].61 . .
 3635 [18].19 . [19].19 . [20].5 . [21].11 . [22].41 . [23].45 . [24].45 . [25].7 6 .
 145 [26]. [27].88 . [28].111 . [29].51 10 . [30].49 . [31].50 49 . [32].50 .
 7 [33]. [34].34 . [35].48 . [36].86 77 75 64 12 10 . [37].77 2 . [38].77 2 . [39].77 2 . [40].54 2 . [41].113 10 . [42]. .
 114 117 118 119 [37]. [38].77 2 . [39].77 2 . [40].54 2 . [41].113 10 . [42]. .

10 . [43].57 8 . [44].291 9 86 10 . [45].193 . [46].369 . [47].59 2 . [48].53 1 . [49].51 . [50].79 1 . [51].31 10 . [52].64 10 . [53].25 . [54].355 10 . [55].78 . [56].63 . [57].43 10 . [58].8 . [59].63 1 . [60].117 . [61].120 1 . [62].160 . [63].234 . [64].32 . [65].882 3 . [66].36 . [67].146 42 . [68].60 . [69].5 . [70].22 . [71].8584 : . [72]. 18 17 . [73].5 . [74].44 . [75].2 . [76].4 . [77].4 . [78].67 . [79].13 . [80].23 . [81].473 2 681 . [82].39 38 . [83].947 3 . [84].948 . [85].75 . [86].40 . [87]. 27 26 . [88].43 42 . [89].50 . [90].46 . [91].32 . [92].51 . [93].77 . [94].67 2 . [95].35 . [96].275 . [97].1984 . [98]. 260 2 . [99].1922 4140 . [100].46 . [101]. 11 9 . [102]. .1319 5 3 . [103]. .1323 16 . [104]. .

:
 1. * .1419 .2. .3. .4. .5. .1413 .6.1984 .7.1986
 8. .9. .10. .11. .1425 .12. .1412 .13. .10.149 12 .14. .15. .16. .1398 .17. .18. .1323 .19. .1325 .20.1922
 1390 :1319